

بازتاب قصص قرآنی در تشبیه‌های دیوان خاقانی

امیر مؤمنی هزاوه^۱
محمد رحیم بیرقی^۲

چکیده

بازتاب قرآن در تصویرهای شاعرانه شعر خاقانی شروانی (۵۲۰ هـ ق - ۵۹۵ هـ ق) بویژه در تشبیه‌های او بسیار گسترده است؛ چنان‌که فقط قصص قرآن بخش زیادی از تشبیه‌های او را تحت تأثیر خود قرار داده است. بر همین اساس در مقاله حاضر، ابتدا آن دسته از قصص قرآنی که در تشبیه‌های دیوان خاقانی به کار رفته است، استخراج و بررسی شده است و در پایان چنین نتیجه‌گیری شده است که قرآن علاوه بر آن که منبعی حکمی برای اشعار خاقانی است، در خیال پردازی‌های شاعرانه او نیز نمودی گسترده دارد. خاقانی در تشبیه که یکی از مهمترین عناصر خیال پردازی در شعر محسوب می‌شود، از قصص قرآنی به شکلی وسیع بهره جسته است؛ این بهره‌گیری گاه به صورت لفظی، گاه به صورت غیر لفظی (معنوی) و گاه به صورت ترکیباتی است که بر اساس الفاظ و مفاهیم قرآنی ساخته شده است. برخی از قصه‌های قرآنی در تشبیه‌های خاقانی، به طور مستقیم مقتبس از قرآن و برخی دیگر مأخوذ از تفاسیر و برخی نیز برگرفته از اسراییلیاتی است که در تفاسیر قرآن راه یافته است.

کلیدواژه‌ها: قرآن، شعر فارسی، خاقانی شروانی، تصویرهای شاعرانه، تشبیه، قصص قرآن.

در تاریخ ادبیات فارسی پس از اسلام، خواندن قرآن و استفاده از آن خصوصاً در ضمن سخن منثور،^۱ بسیار مهم دانسته شده است؛ چنان که عنصر المعالی کیکاووس بن وشمگیر آراستگی سخن به آیات قرآن از آداب و آیین‌های دبیری و شرط کاتب دانسته است (عنصر المعالی، ۲۰۸) و نظامی عروضی سمرقندی در مقاله دبیری از کتاب چهار مقاله، عادت به خواندن کلام رب العزه را برای دبیر واجب می‌داند و می‌گوید دبیر اگر قرآن داند، به یک آیتی می‌تواند از عهده ولایتی بیرون آید (نظامی عروضی، ۲۲). درباره استفاده از قرآن در شعر، توصیه صریحی وجود ندارد؛ چنان که صاحبان قابوس نامه و چهار مقاله که در باب دبیری به استفاده از قرآن تصریح می‌کنند، در باب شاعری حتی اشاره‌ای هم به استفاده از قرآن در شعر نمی‌کنند. اما با این حال شاعران فارسی گو از آیات قرآن در شعر فراوان استفاده کرده‌اند و برای آن حدی و حصری قائل نشده‌اند و در موارد بی‌شمار از آیات قرآن در خیال پردازی‌های شاعرانه سود جستند. در این میان خاقانی^۲ که از بزرگ‌ترین شاعران قصیده سرای ایران در قرن ششم هجری است، جایگاهی ویژه دارد. او که به شهادت اشعارش قرآن را به نیکویی آموخته بوده^۳ و آن را از هر عیبی مبرا می‌دیده است،^۴ قرآن را کمندی می‌داند که با آن می‌توان ابلق گیتی را شکار کرد؛ به شرط آن که انسان ابتدا خود شکار قرآن شود.^۵ او که خود شکار قرآن بود، در موارد فراوان و مواضع

۱- شاید علت عدم تصریح به استفاده از آیات قرآن در شعر، مخالفت‌هایی بوده‌است که برخی علمای دین با استفاده از قرآن در مقاصد غیر قرآنی می‌کرده‌اند؛ برای اطلاع از این مخالفت‌ها، نک: اززاری، ۴۵۵/۲ و ۴۵۶؛ سیوطی، ۱۴۷/۱-۱۴۹.

۲- حسان العجم افضل الدین بدیل (ابراهیم) بن علی خاقانی حقایق شروانی؛ برای شرح احوال او نک: فروزانفر، ۶۱۲-۶۴۲؛ صفا، ۷۷۶/۲-۷۹۷.

۳- پس از تحصیل دین از هفت مردان

پس از الحمد و الرحمن و الکهف

...پس از چندین جله در عهد سی سال

۴- پیش از نظم قرآن را شفیع

۵- زحبل الله کمندی ساز بهر ابلق گیتی
دکه صبح و شام صید تو است اگر تو صید قرآنی (همو، ۹۳۶)

بازتاب قصص قرآنی در تشبیه‌های دیوان خاقانی / ۹۳

متعدد از الفاظ و مفاهیم قرآنی در اغراض و مقاصد مختلف سود جسته است؛ از جمله در ساختن مجاز، تشبیه و استعاره و دیگر عناصر خیال برانگیز شعری که در ادبیات فارسی به آن‌ها صور خیال گفته‌اند و آن را به معنی صورت‌هایی ذهنی دانسته‌اند که هنرمند (نویسنده یا شاعر) با یاری کلمات از برداشت‌های عاطفی و ادراکی خود از طبیعت و اشیای پیرامون خویش به دست می‌دهد تا از طریق آن‌ها، تجربه‌ها و مشاهده‌های خود را به ذهن خواننده یا شنونده انتقال دهد. (میر صادقی، «تصویر خیال»)

صور خیال عنوانی عام برای عناصری متعدد است که شاعران و نویسندگان به کمک آن از پندارهای هنری خویش در قالب کلمات و الفاظ پرده برمی‌دارند. دانشمندان علوم بلاغت پیوسته کوشیده‌اند این عناصر را تعریف و تقسیم کنند. نتیجه تلاش آنان همان است که در کتب علم بیان تألیف و تدوین شده است و شامل ابواب چهارگانه مجاز، تشبیه، استعاره و کنایه است.^۱ بر این اساس در مقاله حاضر کوشش می‌شود استفاده‌های خاقانی از قصص قرآنی در تشبیه که از مهمترین عناصر سازنده صور خیال در شعر فارسی محسوب می‌شود، بررسی و این قبیل خیال پردازی‌های او تبیین و تدوین شود.

بازتاب قصص قرآن در تشبیه‌های شعر خاقانی

آدم

نام آدم در بیست و پنج موضع از قرآن کریم مذکور است.^۲ کنیه او ابوالبشر، (طبرسی، ۵۱۷/۶) ابومحمد (بغوی، ۱۰۲/۱؛ اسفرائینی، ۸۴/۱)، ابوالوری (خرمشاهی، «آدم») و لقب او معلم‌الاسماء، صفی‌الله و خلیفه‌الله است (همو). آفرینش آدم (آل‌عمران، ۵۹)، آموختن

۱- محققان معاصر اغراق، ایهام، حسن تخلص، اسطراد، التفات، تجاهل‌العارف، تشخیص (Personification)، اسطوره (Myth)، نماد (Symbol)، حسامیزی (Synesthesia) و در کل هر نوع برجستگی و تشخیص بیانی را که سبب اعجاب و شگفتی یعنی تخیل می‌شود، صورتی از خیال محسوب دانسته‌اند. (شفیعی کدکنی، ۴۸، ۴۹، ۱۲۴، ۱۲۵، ۲۲۱ و ۲۴۷؛ پورنامداریان، ۲۳)

۲- نخستین آن البقره، ۳۱ و آخرین آن یس، ۶۰.

اسماء به او و معلمی او بر فرشتگان (البقره، ۳۱)، سجده فرشتگان بر او و خود داری ابلیس از سجده کردن (البقره، ۳۴؛ الحجر، ۳۱ و طه، ۵۶ و ۱۱۶)، سکونت او و همسرش حوا^۱ در بهشت (البقره، ۳۵ و اعراف، ۱۹)، فریب خوردن آن دو از ابلیس و خوردن از میوه ممنوع (الاعراف، ۲۰-۲۲ و طه، ۱۲۱)، توبه آن دو به درگاه خداوند و رانده شدنشان از بهشت و هبوط به زمین (البقره، ۳۷ و ۳۸) اجزای مختلف داستان آدم است که در قرآن آمده است:

- | | |
|--|---|
| - شاخ چو آدم ز باد زنده شد و عطسه داد | فاخته الحمد خوان گفت که جاوید مان ^۱ (۳۳۱) ^۲ |
| - آدم فریب گندمگون ^۲ عارضی بدید | شد در بهشت عارض آن حورعین گریخت (۵۶۸) |
| - ماند به بهشت آن رخ گندمگونش | عشاق چو آدم است پیرامونش (۷۲۲) |
| - چون آدمم ز جنت ایوان شه برون | بی آنکه مرغ همت من صید گندم است (۸۴۳) |
| - همچو آدم به هند عور افتاد | مانده پوشیده اختر تعیش |
| - برگ انجیر بر تنش بستند | سبیز از آن گشست منظر تیغش ^۳ (۴۸۸) |

ابراهیم

ابراهیم کلمه‌ای است عبری به معنی پدر عالی و در عبری به صورت «أبرام» یا «أبراهام» به کار می‌رود (هاکس، «أبرام»). پدرش تَرَح یا تَارَح از نسل سام بن نوح بود

- ۱- چون روح در آدم دمیده شده و به بینی او رسید عطسه زد و «الحمد لله» گفت. بدین دلیل است که به هنگام عطسه‌زدن گفتن الحمد لله سنت شده است؛ بنگرید: سوراآبادی، ۵۴/۱ و نیشابوری، ۹.
- ۲- عدد داخل برانتر شماره صفحه دیوان خاقانی، مصحح ضیاء الدین سجادی است. برای اطلاع از مشخصات کامل کتابشناسی به فهرست منابع رجوع کنید.
- ۳- درخت ممنوع که آدم و حوا از آن خوردند و به کیفرش از بهشت اخراج شدند، در عموم تفاسیر، گندم ذکر شده است. هر چند از درخت انجیر و انگور نیز نام برده شده است؛ نک: طبرسی، ۱۱۶/۱. تعداد دانه‌های گندمی که آنها خوردند، در تفاسیر پنج عدد ذکر شده است؛ بنگرید: طبری، ۵۲/۱.
- ۴- شمشیر ممدوح به آدم تشبیه شده است. آدم و حوا چون از میوه درخت ممنوع خوردند، برهنه شدند و با تلاش بسیار سرانجام توانستند با برگ درخت انجیر تن خویش را بپوشانند؛ بنگرید: سوراآبادی، ۱۵۴/۳ و ابوالفتوح، ۱۹۳/۱۳؛ شمشیر ممدوح در هند مانند آدم در بهشت برهنه بود تا این که برگ انجیر بر تن او پوشیدند؛ بدین دلیل سبز رنگ شد؛ نک: کزازی، ۷۵۷.

بازتاب قصص قرآنی در تشبیه‌های دیوان خاقانی // ۹۵

(همو). از ابراهیم ۶۹ بار در قرآن نام برده شده است^۱ و در ۲۵ سوره ذکر او با کم و بیش جزئیات آمده است. قربانی کردن فرزند (الصافات، ۱۰۲)، افکنده شدن در آتش (الانبیاء، ۶۸ و ۶۹)، محاجه با آزر^۲ (الانعام، ۷۴)، مهمان‌نوازی (الحجر، ۵۱ و ذاریات، ۲۴)^۳، زنده‌کردن مرغان (البقره، ۲۶۰)، همسرش ساره،^۴ ماه و خورشید و ستاره پرستی (الانعام، ۷۶-۷۸) و بت‌شکنی (الانبیاء، ۵۷ و ۵۸) از اجزای حکایت اوست که در قرآن آمده است و در شعر خاقانی دست‌مایه تشبیهات بسیار شده است:

- | | |
|--|--|
| آبای علوی اند مرا خصم چون خلیل | بانگ ابا ز نسبت آبا برآورم (۲۴۴) |
| شہ خلیل اعجاز و هیجا آتش و گرد خلیل | از بهار و گل نگارستان آزر ساختند (۱۱۵) |
| زان می کآتش زند در خوانچه زرین چرخ | خونچه کرده و آب حیوان در میان انگیخته |
| خوانچه هاشان چو خلیل از نارگل بر ساخته | جرعه هاشان چون مسیح از خاک جانگیخته ^۵ (۳۹۲) |
| گر داد آزادی دهی قد خم کنی در خم جهی | وربی زخود بیرون نهی آتش گلستان آیدت (۴۵۱) |
| فکرت او خنده گاه دوست را ماند از آنک | چون خلیل از نار گلبرگ رطبش یافتم (۹۰۷) |
| آورده هر خلیل دل‌سی نفس پاک را | خون ریخته موافقت پور هاجرش ^۶ (۲۱۸) |

۱- نخستین آن البقره، ۲۴ و آخرین آن اعلیٰ، ۸۷.

۲- نام آزر یک بار در آیه ۷۴ سوره انعام ذکر شده است؛ وَ إِذْ قَالَ اِبْرَاهِيمُ لَیْلِیْهِ اَزْرًا؛ چون در بیان نسبت او با ابراهیم، کلمه «آب» به کار رفته است عده‌ای بر آن شده‌اند که آزر پدر ابراهیم است. اما از آنجا که آزر بت‌پرست و بت‌تراش بوده است جمعی از مفسران خصوصاً مفسران شیعی با بحث درباره وجوه مختلف معنای آب (بنگرید: راغب، «آب»)، نسبت پدری او را با ابراهیم انکار کرده‌اند (برای اطلاع بیشتر بنگرید: ابوالفتوح، ۳۳۹/۷؛ مجمع‌البیان، ۴۹۷/۴؛ خزائلی، «آزر»؛ یاحقی، «آزر»؛ آذرنوش، «آب»؛ خرمشاهی، «آزر»؛ همو، ترجمه قرآن، زیر آیه ۷۴ سوره الانعام). صورت‌سازی و بت‌تراشی آزر در ادب فارسی جلوه‌های بسیار دارد و او نماد کسی است که با ظاهری زیبا و بر نقش و نگار، باطنی پلید و نازیبا دارد.

۳- درباره مهمان‌نوازی ابراهیم، نک: سوره آبیادی، ۲۴۲۷/۴.

۴- از ساره در قرآن به تصریح نام برده نشده است؛ بلکه در آیات ۷۱ تا ۷۳ سوره هود و ۲۸ تا ۳۰ سوره ذاریات با کلمه امرآته به او اشاره شده است.

۵- بیت در وصف حاجیان است.

۶- حاجیان به ابراهیم و نفس پاکشان به اسماعیل تشبیه شده است.

- انجم نگار سقش در روی هر نگاری همچون خلیل هذاری بخوانده آزر^۱ (۱۹۳)
 - پیش من جز اختر و بت نیست آزر و آرزو من خلیل آسا نه مرد بت نه مرد اخترم (۲۴۸)
 - کلکش از بهر شرف محکوم تیغ آمد بلی مرتبت بفزود اسماعیل را تسلیم او^۲ (۵۲۷)

ابلیس

کلمه ابلیس یازده بار در قرآن به کار رفته است (البقره، ۳۴؛ الاعراف، ۱۱؛ الحجر، ۳۱ و ۳۲؛ الاسراء، ۶۱؛ الکهف، ۵۰؛ طه، ۱۱۶؛ الشعراء، ۹۵؛ سبأ، ۲۰؛ ص ۷۴ و ۷۵) و در همه موارد اسم خاص است. نیز به عنوان اسمی عام برای شیاطین است و در قرآن گاه کلمه شیطان مترادف با ابلیس به کار رفته است.^۳ این کلمه از لغت یونانی دیابُلُس^۴ گرفته شده است (خزائلی، «ابلیس»). هر چند برخی آن را عربی و از ریشه ایلاس به معنی یأس و ناامیدی دانسته اند (فیروزآبادی، «ابلیس»؛ راغب، «ابلیس»). برای او کنیه‌هایی نیز ذکر کرده‌اند: ابو مرّه، ابوخلاف، ابودجانه و ابوئینی (خزائلی، همان):

- گویند در خلاقه ولیعهد آدمیم مشنو خلافتشان که جز ابلیس فن نیند^۵ (۱۷۵)
 - ابلیس وار پیر و جوانند از آنکه کرد ابلیس هم پیمبر مصحف خطابشان^۶ (۳۲۸)
 - بنده ز بی دولتی نیست به حضرت مقیم دیو ز بی عصمتی نیست به جنت مکین (۳۳۶)
 - سحرکه کردی تو با زلف و عارض لونه در گلشن ملایک شیطان چه کار دارد (۵۸۷)

۱- آزر به ابراهیم تشبیه شده است که با دیدن هر یک از نقش‌های سقف عمارت مدوح می‌گوید هذاری (ابن پرودگار من است)، عبارت «هذاری» سه بار در آیات ۷۶-۷۷ سوره انعام آمده است.
 ۲- قلم مدوح به اسماعیل تشبیه شده است که تسلیمش در برابر تیغ (برای تراشیدن) بر قدر و قیمت آن افزوده است.
 ۳- چنانکه در بقره، ۳۶؛ اعراف، ۲۰؛ طه، ۱۲۰؛ نیز بنگرید: خرمشاهی، «ابلیس».

۴- Diabolos.

۵ و ۶- روی سخن با حاسدان شاعر است. پیر و جوان بودن ابلیس از آن است که با همه کهنسالی پیر و فرتوت نمی‌شود؛ زیرا خداوند تا روز قیامت به او مهلت داده است؛ نک: سوره ص، ۷۹-۸۱.

کنیه عبدالعزی ابن عبدالمطلب، عموی پیامبر. برخی گفته اند این کنیه را پدرش در زمان جاهلیت بدو داده است زیرا چهره ای سرخ و برافروخته داشته است (خرمشاهی، «ابولهب») و برخی بر آنند لقبی است که قرآن او را بدان خوانده است تا به اشتعال آتش دشمنی او نسبت به پیامبر دلالت کند (خزائلی، «ابی لهب») یا استحقاق او را برای در آتش افکنده شدن بیان دارد و این کار در عرب رایج است چنانکه مسبب جنگ را «بوالحرب» و «اخوانالحرب» گویند (راغب، «لهب»). به هر روی از او در قرآن یک بار، در آیه اول سوره مسد نام برده شده است:^۱

- از تاختن عدو به دیارش چه بد کند یا بولهب چه وهن به طاهها برافکند^۲ (۱۳۸)
- سحر حلال من چو خرافات خود نهند آری یکی است بولهب و بوترايشان (۳۲۹)
- بر محک کعبه کو جنس بلال آمد به رنگ هر که را زر بولهب روی است شادان آمده^۳ (۳۷۰)
- کید حسود بدنسب با چون توشلی دین طلب خاری است جفت بولهب در راه طاهها ریخته (۳۸۱)

اصحاب فیل

گروهی بوده‌اند به سرکردگی ابرهه که سوار بر فیل به قصد ویران کردن کعبه به مکه حمله بردند و در بین راه گرفتار خشم الهی شدند. ماجرای آنان در صد و پنجمین سوره قرآن، سوره فیل، بیان شده است.^۴

- آنچه دیده دشمنان کعبه از مرغان به سنگ دوستان کعبه از غوغا دو چندان دیدم‌اند (۹۵)

۱- تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّ؛ بریده باد دو دست ابولهب و مرگ بر او باد!

۲- مددوح با تشبیه مضر به طاهها (پیامبر «ص») و دشمنش به ابولهب تشبیه شده است. استفهام موجود در بیت انکاری است.

۳- بولهب روی کنایه از سیاه روی است، هر حج گزاری که زر و مادیات در چشمش سیاه‌روی و حقیر چون بولهب باشد، از آزمون کعبه سربلند بیرون می آید؛ نیز نک: کزازی، همان، ۵۷۰.

۴- برای تفصیل بیشتر نک: سوره آبادی، ۲۸۶۹/۴-۲۸۷۳.

- آن کعبه وفا که خراسانش نام بود اکنون به پای پیل حوادث خراب شد (۱۵۷)
- قبله من خاک بتخانه است هین ای طیر سنگسارم کن که من هم کعبه کن هم کافرَم (۲۴۹)
- ز تف آه من آن دید خواهند که از آتش نیند هیچ خرمن
- که با فیل آن کند طیر ابابیل که نکند هیچ غضبان^۱ و فلاخن (۳۲۰)
- گر خصم به کین تو کشد دست چون ایره سه بر زیان کعبه
- ز اقبال تو سنگسار گردد چسبون پیل زیان رسان کعبه (۴۴۰)
- اگر دجال^۲ فلی سنگ زد بر کعبه جاهش هم اکنون ز آفت گردون بگردد قش ایامش
- که بود آن کس که پیل آورد وقتی بر در که مرغش سنگ باران کرد و دوزخ شد (۴۴۹)
- خاقانی ار به باده کشد دست بدتر است از ایره که پیل کشد جنگ کعبه را (۸۱۲)
- خاقانی از تحکم شمشیر حادثات اندر پناه همت شمشیر دین گریخت
- ... یا عنکبوت غار ز آسیب پای پیل اندر حریم کعبه پیل آفرین گریخت (۸۴۲)

اصحاب کهف

این ترکیب به صورت «اصحاب الکهف» یک بار در آیه ۹ سوره کهف آمده است^۳ و چون کلمه «رقیم»^۴ به کهف عطف شده است، برخی اصحاب کهف و رقیم را یکی دانسته‌اند (طبری، ۱۳۱/۱۵). به هر روی اصحاب کهف هفت نفر اهالی شهر «اقسوس»، بوده‌اند که

۱- غضبان سنگی را گویند که در منجیق گذارند و به جانب خصم اندازند (برهان قاطع، «غضبان»).

۲- در قرآن به دجال تصریح نشده است؛ اما در تفاسیر ماجرای او ذیل آیه ۸۴ سوره نمل آمده است؛ نک: مهدوی، ۲۹۳. خزائلی معتقد است دجال کلمه‌ای است مرکب و الف و لام آخر آن همان است که در نام‌های «دانیال» و «حزقیال» هم وجود دارد و به معنی خدا است. به عقیده او جزء اول این کلمه هر چه باشد به معنای ضد و خصم و دشمن است و دور نمی‌بیند که با «دژ» و «دشمن» و «دشوار» هم‌ریشه باشد؛ نک: خزائلی، ۴۷۹.

۳- اَمْ حَسِبْتَ اَنْ اَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِیْمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا؛ بلکه پنداشتی که بی گمان اصحاب کهف و رقیم از نشانه‌های عجیب ما بودند.

۴- نام مکانی است یا به معنی مرقوم یعنی نوشته شده. از آن جا که نام اصحاب کهف را بر روی سنگی نوشته بودند (راغب، «کهف»).

از ستم فرمانروای ستمکار آنجا به نام دقیانوس که ادعای خدایی داشت به غاری پناه بردند و به امر خدا در آن خوابیدند. دقیانوس به تعقیب آنان پرداخت و چون نتوانست در غار رود، مدخل آن را دیوار گرفت و نام آنان را بر سر لوحه ای نوشت و بر دروازه‌ها آویخت. در ماجرای اصحاب کهف سگی نیز نقش آفرین است که در منابع از آن به «قطمیر» یاد شده است (سورآبادی، ۱۴۱۰/۲؛ اسفراینی، ۱۳۰۹/۳؛ میبیدی، ۶۴۹/۵) و در ادب فارسی مظهر طلب و سلوک در مسیر حقیقت قلمداد شده است و به عنوان موجودی که به واسطه یافتن گوهر حقیقت از مرتبه پست حیوانی به درجه یاران مخلص و پاکبازان راه حق رسید، مورد احترام قرار گرفته است (یاحقی، «اصحاب کهف»):^۱

- | | |
|---|--|
| - دمید در شب آخر زمان سبیده صبح | پس از تو خفتن اصحاب کهف نیست روا (۱۲) |
| - ز اصحاب خویش چون سگ کهف اندر آن حریم ^۲ | آه از شکستگی سرو پا بر آورم (۲۴۷) |
| - شیر مردان از شبستان گز نشان آورده‌اند | من سگ کهفم نشان از آستان آورده ام ^۳ (۲۵۷) |
| - در کهف نیماز ششیر مردان | جان را سگ آستان بیبسم (۲۶۵) |
| - من آن هشتم هفت مردان کهفم | که بر سرنوشت جفا می‌گریزم (۲۸۹) |
| - هفت مردان که منم هشتم ایشان ز وفا | کهفشان خانه احزان به خراسان یابم (۲۹۴) |
| - بر در کهف شیر مردان باش | کرده چون سگ بر آستان خلوت (۷۵۰) |
| - گر دست و پاش چو سگ کهف بشکنی | هم برنگردد از دمشان این سبک سرک ^۴ (۷۸۱) |
| - کو خرابات کهف شیردلان | تا سگ آستان نشین باشم (۷۹۰) |
| - گویند که خاقانی نهد به خسان دل | دل کاو سگ کهف است به بلعم نفروشم (۷۹۱) |

۱- برای تفصیل بیشتر درباره اصحاب کهف بنگرید: سورآبادی، ۱۴۰۶/۲-۱۴۱۵؛ یاحقی، «اصحاب کهف»؛ خرمشاهی، «اصحاب کهف».

۲ و ۳- مقصود از آن حریم و آستان، حرم پیامبر اسلام «ص» است.

۴- بیت در هجو رشیدالدین و طواط است؛ بنگرید: کزازی، ۸۱۱، باورقی شماره ۳.

بلعم باعورا

بلعم یا بلعام به معنی خداوند مردم (هاکس، «بلعام») پسر «بعور» یا «باعور» یکی از علمای مستجاب الدعوه در قوم بنی اسرائیل بود که به هوای نفس خود بر موسی دعای بد کرد و موسی به سبب آن چهل سال در بیابان سرگردان ماند. از بلعام در قرآن نام برده نشده است؛ اما بسیاری از مفسران مضمون آیات ۱۷۵ و ۱۷۶ سوره اعراف را مربوط به او دانسته‌اند (طبری، ۵۷۰/۳؛ مهدوی، ۸۸-۹۲؛ ابوالفتوح، ۱۱/۹) در این آیات بلعام ملعون معرفی شده است و خداوند او را به سگی تشبیه کرده است که اگر بر وی حمله برند پارس می‌کند و اگر رهایش کنند هم پارس می‌کند.^۱

- گر تو جو بلعم به زهد لاف کرامت زنی ما ز سگی دم زنیم و ز تو مکرم تیریم (۶۲۶)

- گویند که خاقانی نهد به خسان دل دل کاو سگ کهف است به بلعم فروشم (۷۹۱)

بلقیس

از بلقیس به تصریح در قرآن نام برده نشده است اما در آیه ۲۳ سوره نمل به او و سریر یا تخت سلطنت او اشاره شده است.^۲ لقبش ملکه سبا و همسرش سلیمان بن داوود بوده است و او دختر سراحیل پادشاهی دوشوکت و از نسل یعرب بن قحطان بوده است. (بنگرید: یاحقی، «بلقیس»). از ویژگی‌های بلقیس داشتن تختی است که مفسران در توصیف آن گفته‌اند درازا و پهنایش هر یک هشتاد گز و اصلش از زر سرخ بوده است و یاقوت‌ها و گوهرهای فراوان بر آن قرار داشته است. (بنگرید: طبری، ترجمه تفسیر، ۱۲۴۵/۵) این تخت همان است که آصف بن برخیا آن را در یک چشم به هم زدن همراه با بلقیس نزد سلیمان حاضر آورد. (بنگرید: نمل، ۴۰؛ برای تفضیل بیشتر: ابوالفتوح، ۴۵/۱۵)

۱- فَمَنْعَهُ كَمَلُ الْكَلْبِ إِنْ تَحِيلَ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَرَكَهُ يَلْهَثُ.

۲- إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ؛ (هدد گفت) بی گمان من زنی را یافتم که بر آنان (مردم سبا) فرمانروایی دارد و از هر چیزی به او داده شده است و تختی عظیم دارد؛ نیز بنگرید: همین سوره، آیات ۳۸-۴۳.

بازتاب قصص قرآنی در تشبیه‌های دیوان خاقانی / ۱۰۱

- گر در زمین شام سلیمان دیونند بلقیس را ز شهر سبا کرد خواستار،
- هم شاه ما ز قدر سلیمان عالم است هم بانوان ز مرتبه بلقیس روزگار^۱ (۱۷۷)
- بلقیس روزگار تویی کز جلال و قدر شروان شه از کمال سلیمان دوم است^۲ (۸۴۳)

داوود

کلمه‌ای است عبری به معنای محبوب (هاکس، «داوود»). از انبیاء و پادشاهان بنی‌اسرائیل فرزند یسی و پدر سلیمان و جانشین شائول و طالوت (خرمشاهی، «داوود»)^۱ یهودیان او را پیامبر نمی‌دانند و صاحب کتاب نمی‌شناسند بلکه در نظر ایشان داوود و سلیمان دومین و سومین پادشاهان بنی‌اسرائیل هستند (خزائلی، «داوود»). از داوود پانزده بار در قرآن یاد شده است^۲. دادن زیور به او (النساء، ۱۶۳)، لعن کافران بنی‌اسرائیل بر زبان او (المائده، ۷۸ و الاسراء، ۵۵)، دادن علم به او (النحل، ۱۵)، برخورداری از امکانات متعدد و بسیار و توبه‌کننده بودن او (ص، ۱۷)، داوری او درباره گوسفندان دو برادر (همان، ۲۲)، خوش‌الحانی او (سبأ، ۱۰)، نرم بودن آهن در دستان او (همان، و الانبیاء، ۸)، نبردش با جالوت و کشتن او (البقره، ۲۵۱) ویژگی‌هایی است که در قرآن به داوود نسبت داده شده است. در حکایتی که اصل آن از تورات است و از آنجا به منابع اسلامی راه یافته، داوود عاشق همسر فردی به نام «اوریا» شد و او را به جنگ فرستاد تا کشته شود. آنگاه همسر او را که «بت‌شبع» نام داشت به عقد خود درآورد و سلیمان از او در وجود آمد. خشم خدا با این کار بر داوود برانگیخت و «ئاتان نبی» مأمور شد خبر این خشم را به داوود برساند و او داوود را با آوردن مثالی متنبه کرد (یاحقی، «داوود»)^۳. داوود به تضرع و زاری پرداخت و با گریستن فراوان از درگاه

۱ و ۲- بیت در مدح صفوه الدین بانوی شروانشاه است؛ بنگرید: دیوان، ۱۷۶.

۳- نخستین آن بقره، ۲۵۱ و آخرین آن ص، ۳۸.

۴- برای تفصیل بیشتر درباره داوود نک: ابوالفتوح، ۲۶۴/۱۶؛ سورآبادی، ۲۱۲۷/۳؛ طبرسی، ۷۳۶/۸؛ مهدوی، ۳۳۴.

خداوند بخشش خواست:^۱

- جام است چو اشک خوش دلوود و همه بزم
- کام قینه خون فندان چون لشک دلوود از نشان
- صیح از نم زلله لشک دلوود
- کوه دنش را چو دلوود از قس
- بر هر مژه دُر چو اشک داوود
- یافته و یافته است شاه چو داوود و جم
- اشک داوود چو تسبیح بیارید از چشم
- مرغان سلیمان و پروری سیاهی (۴۳۲)
- مرغ صراحی جان‌کان دلوودی الحان بین درلو (۴۵۲)
- بر مرغ زبور خون فرورخست (۵۰۷)
- منطق الطیر خوش آوایی فرست^۲ (۸۲۶)
- بر کرده به ریمان بیسنم (۲۵۶)
- یافته مهر کمال یافته درع امان (۳۳۲)
- خوش بنالید که داوود نوایید همه (۴۰۸)

ذوالقرنین

ترکیبی است که در سه موضع از قرآن مذکور است (کهف، ۸۳، ۸۶ و ۹۴). در قرآن ذوالقرنین کسی است که در زمین از هر وسیله‌ای برخوردار است. رهسپار راهی می‌شود که به غروبگاه خورشید می‌رسد. در آنجا می‌بیند که خورشید در چشمه‌ای گل‌آلود و سیاه غروب می‌کند. در کنار آن چشمه با طایفه‌ای مواجه می‌شود و با آنان به نیکویی رفتار می‌کند. سپس به راهی دیگر می‌رود و به جایگاه طلوع خورشید می‌رسد. در آنجا خورشید بر قومی می‌تابید که در برابر آن پوششی نداشتند. باز به راه خود ادامه می‌دهد تا در میان

۱- این قبیل حکایات که از منابع یهودی در تفاسیر قرآن راه یافته است، از اسرائیلیات محسوب می‌شود و با عقاید اصل اسلامی درباره پیامبران الهی سازگاری ندارد.

۲- شاعر در مدح ممدوح جلال‌الدین الغزازی، به خود خطاب کرده است. کوه دانش استماره ممدوح و منطق الطیر از اشعار شاعر است. برگرفته از آیه ۱۰ سوره سبأ است: *وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ مِنَّا فَضْلًا يَا جِبَالُ أَوِیْ مَعَهُ وَالطَّيْرَ وَأَننَا لَهُ الْحَدِيدَ*؛ و بی‌گمان داوود را از جانب خود فضیلتی دادیم (و گفتیم) ای کوه‌ها با او هم نوا شوید و ای پرندگان (شما نیز) و برای او آهن را نرم کردیم. منطق الطیر برگرفته از آیه ۱۶ سوره نمل است: *وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَأَوْتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ*؛ و سلیمان از داوود ارث برد. (سلیمان) گفت: ای مردم به ما سخن گفتن با پرندگان یاد داده شد و از هر چیزی به ما داده شد. بی‌گمان این فضیلت آشکار است.

دو کوه قومی را می‌یابد که زبانشان را نمی‌فهمید. آنان از قوم یأجوج و مأجوج^۱ و فسادشان در زمین شکایت می‌کنند. ذوالقرنین به یاری خداوند سدی از آهن در میان دو کوه می‌سازد و مانع یورش‌های آن قوم می‌شود (کهف، ۸۳ - ۹۶). محققان در مسمی و وجه تسمیه ذوالقرنین اختلاف دارند. برخی او را کورش هخامنشی و یأجوج و مأجوج را مغولان و سد ذوالقرنین را در کوه‌های قفقاز در معبر داریال می‌دانند^۲ برخی نیز او را اسکندر (صفوی، مباحث مربوط) و برخی «تسن چی هوانگ تی» بزرگترین پادشاه چین و یأجوج و مأجوج را از قبائل مغول و سد ذوالقرنین را دیوار بزرگ چین می‌دانند (کامبوزیا، مباحث مربوط). در وجه تسمیه این نام نیز اختلاف است. بعضی گفته‌اند برای آنش ذوالقرنین خواندند که پادشاه روم و فارس بود، یا آن که بر سرش چیزی مانند دو شاخ وجود داشت، آن که در خواب دید شاخ‌های آفتاب را به دست گرفته است تأویل کردند که بر مشرق و مغرب پادشاه می‌شود، یا آنکه هم از جانب پدر و هم از جانب مادر کریم بود، یا آنکه آنکه در عهد او دو نسل از مردم سپری شدند و او هنوز زنده بود، یا آن که در جنگ با دو دست شمشیر می‌زد، آنکه به او علم ظاهر و باطن دادند و یا آن که در نور و ظلمت رفت (ابوالفتوح، همان، ۲۵/۱۳ و ۲۶).

- | | |
|-------------------------------------|--|
| - این مرا زائر آن مرا عائد | - این مرا مخلص آن مرا دلدار |
| - چه عجب کامده است ذوالقرنین | - به سلام برهنمی در غار (۲۰۳) |
| - یأجوج ظلم بینم و الاسداد رایش | - از بهر سداً انصاف اسکندری ندارم (۲۸۰) |
| - چون سکندر پس ظلمات چه ماندیم کنون | - سدّ خون پیش دو یأجوج بصر برنیدیم (۵۴۱) |

۱- از این قوم در دو موضع از قرآن نام برده شده است؛ الکهف ۹۴ و ۹۶؛ برای اطلاع بیشتر در مورد آن بنگرید: خزائلی، ۶۶۳-۶۶۵.

۲- نک: آزاد، مباحث مربوط؛ علامه طباطبایی و خزائلی نیز با این قول موافقت؛ نک: طباطبایی، ۳۹۱/۱۳؛ خزائلی، «ذوالقرنین»؛ فریدون بدره‌ای نیز کتاب «کورش کبیر در قرآن مجید و عهد عتیق» را در دفاع از همین نظریه نوشته است.

سلیمان که در لغت یعنی پسر از سلامتی (هاکس «سلیمان»)، فرزند داوود و جانشین او و از انبیای بزرگ بنی اسرائیل بوده است و حدود ۹۳۲ ق.م در گذشته است (خزائلی، «سلیمان»). در قرآن به پیامبر بودن او اشاره شده است (النساء، ۱۶۳) اما در کتاب مقدس فقط از پادشاهی و حکمت او سخن گفته شده است (هاکس «سلیمان»). نام او هفده بار در قرآن آمده است.^۱ داشتن علم و حکمت (الانبیاء، ۷۹، النمل، ۱۵)، تسلط بر جن و انس و پرندگان (النمل، ۱۷؛ ص، ۲۷ و ۲۸)، فهم زبان مرغان و حشرات (النمل، ۱۶) و در فرمان داشتن باد (الانبیاء، ۸۱؛ سبأ، ۱۲؛ ص، ۲۶) از ویژگی‌هایی است که قرآن برای او بیان داشته است. علاوه بر آن درباره افسانه‌ها و اساطیر فراوانی وجود دارد. از جمله داشتن انگشتری که اسم اعظم خداوند بر آن منقوش بوده است، داشتن آینه‌ای که جهان‌نما بوده است، داشتن قالیجدهای که بر آن می‌نشسته است و باد آن را به هر سویی می‌برده است، داشتن تختی از زر ناب، داشتن خوانی از زمرد و مروارید دارای سیصد پایه و به همسری داشتن دختر پادشاه شام (برای تفصیل بیشتر نک: خزائلی، «سلیمان»). در داستان سلیمان هدهد حضوری مؤثر دارد. از سرزمین سبا خبر مهمی برای سلیمان می‌آورد و نامه سلیمان را برای ملکه سبا (بلقیس) می‌برد (النمل، ۲۰). شباهت داستان جمشید^۲ و سلیمان باعث شده است وقایع مربوط به آنها از بسیاری جهات با یکدیگر آمیخته گردد و گاهی نام یکی بر دیگری اطلاق شود (خزائلی، «سلیمان»):

- سلیمان وار مہر حسبی اللہ مرا بر خاتم دل شد مبین (۳۱۸)
- بگریم تا مرا بینی سلیمان نگین رفته بخندی تا ز یاقوت سلیمان را نگین خیزد (۶۰۰)
- خوردی دریغ من که اسیرم به دست چرخ آری به دست دیو دریغ نگین خوری (۹۳۴)

۱- نخستین آن البقره، ۱۲۰ آخرین آن ص، ۳۴.

۲- از پادشاهان پیشدادی، برای شرح احوال او نک: یاحقی، «جمشید».

بازتاب قصص قرآنی در تشبیه‌های دیوان خاقانی / ۱۰۵

- گر در زمین شام سلیمان دیو بند
هم شاه ما ز قدر سلیمان عالم است
- بلقیس را ز شهر سبا کرد خواستار
هم بانوان ز مرتبه بلقیس روزگار^۱ (۱۷۷)
- آفتاب از غرب گفتی باز گشت از هر حاج
چون نماز دیگری هر سلیمان دیده‌اند (۹۳)
- شبانگه آفتاب آوردی از چرخ
مرا عشق سلیمان تازه کردی (۶۷۶)
- چون رنجه شد به برشش من رنج شد ز تن
گفتی که جم در آمد و دیو لعین گریخت (۸۲۴)
- یک چند چون سلیمان ماهی گرفت و اکنون
چون موسی از شبانی هستش بره مسخر^۲ (۱۹۱)
- سلیمان است این همت به ملک خاص درویشی
که کوس رب هبلی^۳ می‌زنند از پیش (۲۱۰)
- مرغ تو خاقانی است داعی صبح وصال
منطق مرغان شناس شاه سلیمان رکاب (۴۶)
- چند چون ههدد تهدد بینی و رنج و عذاب
تو برای رهنمای ملک پیک رایگان^۴ (۳۲۵)

عیسی

اصل این نام عبری است از ریشه «یشوع» به معنی نجات‌دهنده و با نام «یوشع» و «یسع»^۵ قرابت دارد (خزائلی، «عیسی») و در قرآن ۲۵ مرتبه ذکر شده است.^۶ کلمه الله^۷.

۱- بیت در مدح صفوة‌الدین، بانوی شروانشاه است؛ نک: دیوان، ۱۷۶.

۲- بیت در توصیف خورشید است.

۳- رهب لی برگرفته از آیه ۲۵ سوره ص است؛ قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَخِيهِ مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ؛ (سلیمان) گفت: پروردگارا مرا بیامرز و به من ملکی عطاکن که پس از من سزاوار هیچ‌کس نباشد. بی‌گمان تو بسیار بخشنده‌ای.

۴- اشاره دارد به آیات ۲۰ و ۲۱ سوره النمل: وَتَقَعْدَ الطَّيْرَ فَمَا لَهَا لَا أَرَى الْهُدُودَ أَمْ كَانَتْ مِنَ الْغَائِبِينَ فَأَعَذَّبْنَاهُ نَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لَيَأْتِيَنَّهُ بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ؛ و (سلیمان) از برندگان جو یا شد. پس گفت: مرا چه می‌شود ههدد را نمی‌بینم یا از غائبان است. بی‌گمان سخت عذابش می‌کنم یا بی‌گمان او را سر می‌برم مگر آنکه حجتی روشن برآیم آورد.

۵- از یسع در آیات ۸۶ سوره الانعام و ۴۸ سوره ص نام برده شده است

۶- نخستین آن البقره، ۸۷ و آخرین آن الصف، ۱۴.

۷- این ترکیب بدین صورت در قرآن به کار نرفته است. بلکه به صورت «کلمة من الله» (آل عمران، ۳۹)، «کلمة منه» (همان، ۴۵) و «کلمتُهُ» (النساء، ۱۷۱) آمده است.

روح‌الله^۱ و مسیح^۲ نام‌های دیگری است که در قرآن به عیسی اطلاق شده است. علاوه بر آن مسیحا و ذوالنخله نیز نام‌هایی است که در منابع دینی عیسی را بدان خوانده‌اند (یاحقی، «عیسی بن مریم»). تولد عیسی به اراده الهی بدون پدر از مریم باکره بوده است (آل عمران، ۴۵-۴۷؛ مریم، ۱۶-۲۶) و معجزات او شامل سخن گفتن در گهواره (آل عمران، ۴۶؛ مریم، ۲۹-۳۳)، شفادادن کور مادرزاد و بیمار مبتلا به برص، زنده‌کردن مرده، خبردادن از آنچه مردم می‌خوردند و در خانه‌هایشان ذخیره می‌کردند، دمیدن به پرنده‌ای گلین و زنده‌شدن آن به اذن خداوند (آل عمران، ۴۹؛ المائده، ۱۱۰) و گسترده‌شدن خوانی آسمانی به درخواست حواریون و دعای عیسی (المائده، ۱۱۲ و ۱۱۴)، در متون فارسی جلوه‌گر است.

علاوه بر آن در کتب تفاسیر و قصص قرآن، ویژگی‌های دیگری نیز بدو منسوب است؛ رنگریزی^۳، به صلیب کشیده شدن^۴، رجعت در آخرالزمان^۵ و مقابله با دجال و به همراه داشتن سوزنی از اموال دنیا به هنگام عروج به آسمان و به همین دلیل توقف در آسمان چهارم و همسایگی با خورشید^۶، از این ویژگی‌هاست:

۱- در قرآن به صورت «روحٌ مُنَّه» (النساء، ۱۷۱) آمده است.

۲- در قرآن یازده بار از عیسی به مسیح تعبیر شده است؛ آل عمران، ۴۵؛ النساء، ۱۵۷، ۱۷۱، ۱۷۲؛ المائده، ۱۷ (دوبار)، ۷۵؛ التوبه، ۳۰ و ۳۱؛ برای اطلاع از معنای لغوی و وجه تسمیه مسیح بنگرید: فیروزآبادی، «مسیح»؛ ابن منظور، «مسیح».

۳- مریم (س) عیسی (ع) را در کودکی مدتی به رنگریزی فرستاد تا آن حرفه را یاد گیرد. عیسی در آنجا لباس‌ها را در یک خم می‌ریخت و به اعجاز، آنها را به رنگ‌هایی که می‌خواست در می‌آورد؛ نک: جرجانی، ۵۴/۲.

۴- قرآن کشته‌شدن و به صلیب کشیده شدن عیسی را نفی می‌کند و می‌فرماید خداوند او را به جانب خویش فراخواند؛ نک: النساء، ۱۵۷.

۵- در قرآن به این مسأله اشاره‌ای نشده است؛ اما در احادیث خصوصاً شیعی به رجعت عیسی در آخر الزمان و اقتدا به حضرت قائم در نماز تصریح شده است؛ نک: خزائلی، ۴۷۲.

۶- به اعتقاد مسلمانان عیسی (ع) در پایان کار خود، به اراده خداوند به آسمان عروج کرد و چون از اسباب دنیوی سوزنی همراه داشت، از آسمان چهارم که فلک خورشید است، بالاتر نرفت و در همانجا مقیم شد؛ برای تفصیل بیشتر نک: سورآبادی، ۵۰۴/۱.

بازتاب قصص قرآنی در تشبیه‌های دیوان خاقانی / ۱۰۷

- عیسی آنک پیش کعبه بسته چون
- کعبه را از خاصیت پنداشته عود الصلیب
- صیت او چون خضر و بختش چون مسیح
- نه عیسی صفت زین خرابات غم
- نتیجه دختر طبعم چو عیسی است
- گفתי شب مریم است یکتبشه ماهش مسیح
- صبح شد مریم آفتاب مسیح
- به من نامشققند آبساء علیوی
- فاقه پروردان چو پاکان حواری روزه‌دار
- دردی که مرا داد چلیبای دو زلفش
- از من گریخت حادثه زاقبال او چنانک
- چو مریم سرفکنده ریزم از طعن
- سر برکشد کرم چو کف شه مسیح‌وار
- عیسی عهدی که از تو قالب ملک
- ملک الموت مال و عیسی حال
- سروری داند آن که قالب جود
- فرسوده‌تر ز سوزن عیسی تن من است
- کشتی ما در گذشتن خواست از گیتی ولیک
- مرا از اختر دلتش چه حاصل
- چه راحت مرغ عیسی راز عیسی
چادری کان دست ریس دخت عمران آمده
کز دم ابن‌الله او رام صبیان آمده^۱ (۳۷۰)
این زمین گرد آن فلک پیمای باد (۱۱۰)
در ایوان شمس‌الضحی می‌گریزم (۲۹۰)
که بر پلاکی مادر هست گویا (۲۴)
هست مسیحش گوا نیست به کارش قسم (۲۶۱)
قطره زاله اشک مریم صبح (۴۶۵)
چو عیسی زان ابا کردم ز آبا (۲۴)
کعبه همچون خوان عیسی عید ایشان آمده (۳۶۹)
آن را ز مسیح لبش امید دوا بود (۶۱۲)
علت ز باد عیسی گردون‌نشین گریخت (۸۲۴)
سرشکی چون دم عیسی مصفا (۲۴)
بر قالب کسرم دم احیا برافکنند (۱۳۸)
چون تن عازر به یک قیام برآمد (۱۴۶)
بذل بسیار و حرص اندک تو است (۴۷۱)
کنند احیا چو عیسی مریم (۹۰۹)
باریکتر ز رشته مریم لیان او (۶۵۴)
هفته‌ای هم سوزن عیسی ش‌لنگر ساختیم (۶۳۰)
که من تاریکم او رخشنده اجزا
که همسایه است با خورشید عنرا (۲۴)

۱- عیسی بر اثر سخن مسیحیان که او را ابن‌الله خواندند، دچار بیماری صرع (ام‌الصیان) شده است و کعبه را عودالصلیب (چوب نوعی درخت که برای دفع صرع در گردن می‌آویختند) پنداشته است؛ برای توضیح بیشتر نک: کزازی، همان، ۵۷۱ و ۵۷۲.

- گوهر می آتش است ورد خلیش بخون مرغ صراحی گل است باد مسیخس بدم (۲۵۹)
- چون عاشق بوسه زن لب خم در حلق قینه جان فرو ریخت
- هم جان که ز خم سستد قینه در باطیبه جان کنان فرو ریخت
- نالان چو کبوتری که از خلق خون در لب بیگان فرو ریخت
- گوی که مسیح مرغ گل ساخت وز دم به برش روان فرو ریخت (۵۰۷)

فرعون

نام فرعون هفتاد و دو بار در قرآن مجید آمده است.^۱ در قاموس کتاب مقدس آمده است: «بعضی را گمان چنان است که لفظ فرعون مشتق از دو حرف است؛ یعنی «فآه» که به منزله الف و لام تعریف است و «رآ» که به معنی آفتاب است. بعضی دیگر گویند که از «ادرو» که لفظی قبطی و به معنای پادشاه است، مشتق شده است ولی سایر مدققین بر آنند که لفظ فرعون یعنی خانه بزرگ.» (هاکس، «فرعون») جفری معتقد است این نام نه از عبری بلکه از سریانی به عربی راه یافته است (جفری، «فرعون»). فرعون لقب پادشاهان قدیم مصر است. پیش از فتح مصر به دست کمبوجیه پادشاه ایران، ۲۶ سلسله از پادشاهان بر مصر حکومت کردند که هر یک از افراد آن را فرعون و مجموع آنان را فراعنه نامیده‌اند (خزائلی، «فرعون»). اما فرعونى که در قرآن مذکور است در تمام موارد فرعون زمان حضرت موسی است که از نظر تاریخی بر رامسس دوم، دومین نفر از سلسله نوزدهم فراعنه مصر معروف به «فرعون تسخیر» منطبق است و در منابع نام او را «ولید بن مصعب» نوشته‌اند (یا حقی، «فرعون»).

این فرعون همسری به نام آسیه و وزیرى به نام هامان داشته است. به همسر او بدون ذکر نام در دو آیه به خاطر ایمانش با احترام اشاره شده است (القصص، ۹ و التحریم، ۱۱) و از هامان در شش آیه نام برده شده است و به تبهکاری او در زمین و هلاکت و

۱- نخستین آن البقره، ۴۹ و آخرین آن الفجر، ۱۰.

غرق شدنش همراه با فرعون تصریح شده است (القصص، ۶، ۸ و ۳۸؛ العنکبوت، ۳۹، و الغافر، ۲۴ و ۳۶):

- خردبر راه طبع آید که مهد قس موسی را گذر بر خیل فرعون است و ناچار است از (۲۱۰)
- همه فرعون و گورگ پیشه شدند من عصا و شبان نمی‌یلم (۲۹۲)
- خصم فرعونى ار به کینه شاه آلت سحر بى مراندازده
- ید بیضای شاه موسی وار ازدهای فسونگر نسلزد (۱۲۶)
- به قمع کردن فرعون فتنه موسی وار قلم در آن ید بیضاش مار می‌سازد (۸۷۵)

قارون

از قارون چهار بار در قرآن یاد شده است (القصص، ۷۶ و ۷۹؛ العنکبوت، ۳۹؛ الغافر، ۲۴). او همان «قورح» کتاب مقدس است (EI^۱، «قارون»؛ هاکس، «قورح»^۱). از ثروتمندان افسانه‌ای و از گردنکشان بی‌ایمان بنی اسرائیل و پسرعم موسی (نسفی، ۲/۴۴۵؛ سوراآبادی، ۳/۱۸۳۶) که در میان جماعتی از بنی اسرائیل بر موسی و هارون شورید (هاکس، «قورح»). برای توضیح منشأ ثروت افسانه‌ای او و نظر به علم خاصی که ادعا می‌کرده است او را از آغازگران کیمیا دانسته‌اند (EI^۱, Ibid). گنج او از زر و سیم به اندازه‌های بزرگ و فراوان بود که بیننده را به شگفتی می‌انداخت و توصیف آن در قرآن آمده است (قصص، ۷۶). سرانجام به نفرین موسی زمین شکافت و قارون و گنجش را فروبلعید (برای تفصیل قصه قارون نک: طبری، ۵/۱۳۱۸ تا ۱۳۲۰؛ سوراآبادی، ۳۰۶ تا ۳۰۹).

قارون در فرهنگ اسلامی و به تبع آن در ادبیات فارسی سمبل کسانی است که در اندوختن مال افراط می‌ورزند و با داشتن ثروت بسیار که هیچگاه به دردشان نمی‌خورد، نابود می‌شوند (نک: سوراآبادی، همان، یا حقی، همان):

-رد خاقانم به خاکم کن که قارون غمگس ننگ شروانم به آبم ده که قانون شرم (۲۵۰)

۱- بنگرید: مقاله قارون در EI^۱؛ هاکس، همان، زیر قورح.

مریم

مریم دختر عمران و مادر عیسی از سبط یهودا و نسل داوود بوده است (هاکس، «زیر مریم»). در قرآن خواهرهارون خوانده شده است (مریم، ۱۹) و به نام پدرش عمران تصریح شده است (التحریم، ۱۲). اما از مادر او که در منابع اسلامی جنّه یا حتّانه نامیده شده است (خرمشاهی، «مریم»)، در قرآن ذکری نیست. نام مریم سی و چهار بار در قرآن آمده است و نوزدهمین سوره قرآن به نام اوست (برای تفصیل بیشتر درباره مریم بنگرید: خزائلی، «مریم»؛ خرمشاهی، همان). سرگذشت مریم در قرآن به تفصیل آمده است (آل عمران، ۴۵-۶۰؛ المائده، ۱۰۹-۱۲۰ و مریم، ۱۶-۳۵). مهم ترین رخداد زندگی او آبستنی و به دنیا آوردن کودک در عین باکره بودن است. علاوه بر آن، و نخل خرمایی که در زیر آن عیسی را به دنیا آورد (مریم، ۲۳-۲۵)، در متون شعر فارسی انعکاس یافته است:

- مریم بکر معانی را منم روح القدس عالم ذکر معالی را منم فرمانروا^۱ (۱۷)
- ز یک نغخه روح عدلش چو مریم عقیم زمان بکر نیسان نماید (۱۳۱)
- بر خار خشک خاطر م آرد ترنگین بادی که بر وزد به نی عسکر سخاش (۲۳۳)
- زان نخل^۲ خشک تازه شود کن نسیم قدس چون مریم است حامله تن دختر سخاش (۲۳۳)
- هر دم مرا به عیسی تازه است حامله زان هر دمی چون مریم عنذرا بر آورم (۲۴۴)
- مریم آبستن است لعل تو از بوسه باش تا به خدایی شود عیسی تو مهمم (۲۶۰)

۱- به آبستنی مریم که به صورت معجزه آسا به وساطت جبرئیل بوده است، در آیه ۱۷۱ سوره النساء و آیات ۱۷ تا ۲۱ سوره مریم اشاره شده است. نحوه باروری مریم را عموم مفسران از طریق دمیدن جبرئیل در آستین او گفته‌اند؛ بنگرید: طبری، ۹۸۰/۴. هر چند وجوه دیگری نیز برای آن گفته‌اند؛ در این باره بنگرید: میبیدی، ۲۹/۶ و ۳۰.

۲- درد زایمان مریم را به پای نخلی خشکیده کشاند. این نخل پس از به دنیا آمدن عیسی (ع) به اعجاز الهی خرمای تازه آورد تا مریم از آن بخورد و توش و توان رفته را باز یابد. از این نخل در آیه ۲۳ و ۲۵ سوره مریم یاد شده است.

- چون مریم از عصمتکده رفته مسیحش آمده
- نخل کهن زو نو شده وز نخل خرما ریخته (۳۸۱)
- بریط جو عنزرا^۱ مریمی آبستنی دارد همی
- وز درد زادن هر دمی با ناله زار آمده (۳۹۹)
- شاخ جو مریم از صفت عیسی شش مه به بر
- کرده به سان مریمش فغخه روح شوهری (۴۲۹)
- خیک است شش پستان زنی رومی دلی زنگی تسی
- مریم صفت آبستنی عیسی دهقان بین در او (۴۵۲)
- جبریل وار باد معانی به فر او
- در آستین مریم خاطر میدهم (۶۴۷)
- صیح شد مریم آفتاب مسیح
- قطره زاله اشک^۲ مریم صیح (۴۶۵)
- نتیجه دختر طبعم جو عیسی است
- که بریایکی مادر هست گویا (۲۴)
- گفتی شب مریم است یک شبه ماهش مسیح
- هست مسیحش گوا نیست به کارش قسم (۲۶۱)
- مریم دوشیزه باغ نخل رطب یسد بن
- عیسی یک روزه گل مهد طرب گلستان (۳۳۱)
- خاطر خاقانی و مریم یکی است
- وین جهلا جمله یهودی گمان
- حجت معصومی مریم بس است
- عیسی یک روزه گه امتحان (۳۴۳)
- خاطر مریمی است حامل بکر
- که دمیش از صفا فرستادی (۹۲۳)
- فرسوده تر ز سوزن عیسی تن من است
- باریکتر ز رشته مریم^۳ لبان اوست (۵۶۴)
- روزه کردم نذر چون مریم^۴ که هم مریم صفاست
- خاطر روح القدس پیوند عیسی زای من (۳۲۳)
- زبان بسته به مدح محمد آرد نطق
- که نخل خشک پی مریم آورد خرما (۱۳)

۱- عنزرا؛ عنزراه، دوشیزه (دهخدا، «عنزرا»); به دوشیزگی مریم در آیه ۲۰ سوره یوسف تصریح شده است؛ قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَطِيئًا؛ (مریم) گفت: چگونه می‌شود مرا فرزندی باشد در حالی که هیچ بشری مرا لمس نکرده است و من بدکاره نیستم؟

۲- از اشک مریم در قرآن ذکری نیست فقط در آیه ۲۳ سوره مریم به ناراحتی و نگرانی شدید او از به دنیا آوردن فرزندش اشاره شده است: فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلِ قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا نَسِيًّا؛ پس درد زایمان او را به پای نخلی کشاند. گفت: ای کاش پیش از این مرده بودم و کاملاً فراموش شده بودم.

۳- تعبیر رشته مریم بر گرفته از آن است که ظاهراً پیشه او خیاطی بوده است؛ بنگرید: مینورسکی، ۵۵.

۴- برگرفته از آیه ۲۶ سوره مریم: فَأَمَّا تَرِيْنٌ مِّنَ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقَوْلِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أَكَلُمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا؛ پس اگر کسی را دیدی بگو بی‌گمان من برای خداوند روزه نذر کرده‌ام و امروز هرگز با انسانی سخن نخواهم گفت.

- سخن بر بکر طبع من گواه است چو بر اعجاز مریم نخل خرما (۲۴)
- من نخلم و تو مریم من عازرم تو عیسی نخل از تو گشت تازه جان از تو یافت عازر (۱۸۷)
- نی نی که با غم است مرا انس لاجرم مریم صفت بهار به بهمن آوردم (۲۴۴)
- مریم طبعش نکاح یوسف وصف تو بست مریمی با حسن یوسف نی جو یوسف کم بها (۲۳)

موسی

پسر عمران از مادری به نام «یوکابد» یا «یوکبِد» (نجفی خمینی، ۸۸/۱۸؛ خرمشاهی، «موسی») و ملقب به کلیم الله^۱ از پیامبران الوالعزم که ظهورش را بین قرون ۱۵ تا ۱۳ پیش از میلاد بین قوم بنی اسرائیل نوشته‌اند (خزائلی، «موسی»). نام او ۱۳۶ بار در قرآن ذکر^۲ و در بیست و پنج سوره از قرآن درباره او سخن گفته شده است^۳. وقایع زندگی او بیش از دیگر پیامبران در قرآن یاد شده است؛ زیرا یهود عربستان جمعیت زیادی را تشکیل می‌دادند و بزرگترین ملت موحد به شمار می‌آمدند (خزائلی، همان). درباره ریشه نام او اختلاف است. برخی آن را مصری و عده‌ای عربی می‌دانند، اما عموماً آن را عبری و از «مو» به معنی آب و «سا» به معنی درخت دانسته‌اند و گفته‌اند چون از میان آب و درخت گرفته شده است، بدین نام او را خوانده‌اند (جوالیقی، معرب؛ فیروزآبادی، قاموس، «موسی»؛ ابن منظور، «موسی»). اهم وقایع زندگی او که در قرآن آمده عبارت است از: رهاشدن در رود نیل به هنگام طفلی (القصص؛ ۱۳)، گرفته شدن از آب به وسیله آسیه همسر فرعون و پرورش یافتن در خانه فرعون (طه، ۳۹؛ القصص، ۹)، کشتن یک نفر قبطی به ضرب مشت در جوانی (طه، ۴۰؛ شعراء، ۱۹ و ۲۰؛ القصص، ۱۵، ۱۹، ۳۰، ۳۳)،

۱- برگرفته از آیاتی که در آن به سخن گفتن خداوند با موسی اشاره شده است؛ بنگرید، النساء ۱۶۴؛ الاعراف، ۱۴۳.

۲- نخستین آن البقره، ۵۱ و آخرین آن اعلی، ۱۹.

۳- بیشترین بخش از حکایات زندگی و پیامبری او در سوره‌های اعراف، ۱۰۳-۱۷۲؛ یونس؛ ۹۵-۷۵؛ کهف، ۶۰-۸۲؛ طه، ۱۰۱-۱۰۹؛ الشعراء، ۱۰-۶۸؛ القصص، ۳-۴۳؛ الدخان، ۱۷-۳۳؛ النازعات، ۱۵-۲۶ و پیوسته‌ترین حکایت او در سوره‌های القصص و طه آمده است.

گریختن از مصر به مدین و داماد شعیب شدن و به کار شبانی پرداختن برای او به مدت ۱۰ سال (القصص، ۲۳ و ۲۹)، بازگشت به مصر همراه همسرش صفورا و گرفتار سرما شدن در وادی طور یا ایمن و دیدن نور تجلی الهی در درخت و مبعوث به رسالت شدن (همان، ۳۰ و ۳۱)، دعوت فرعون به توحید با همراهی برادرش هارون (طه، ۲۴ و ۴۳)، اظهار معجزاتی چند در اثبات حقانیت دعوتش از جمله بدل کردن عصای خود به ازدهایی مهیب (ثعبان) (الاعراف، ۱۰۷، ۱۱۷؛ الشعراء، ۳۲ و ۴۵؛ النمل، ۱۰؛ القصص، ۳۱) و بردن دست در گریبان و خارج کردن آن در حالیکه نوری ساطع از آن می‌تابید (ید بیضاء) (الاعراف، ۱۰۸؛ طه ۲۲؛ الشعراء ۳۳؛ النمل ۱۲؛ القصص، ۳۲)، معارضه با ساحران فرعون که به شکست آنان و ایمان آوردنشان انجامید (الاعراف، ۱۱۹-۱۲۲)، مخالفت فرعون با خروج بنی اسرائیل به همراه موسی از مصر و نازل شدن بلاهای دهگانه بر مصریان^۱، خروج از مصر و عبور از نیل و غرق شدن فرعون و لشکریانش در نیل (الاعراف، ۱۳۵-۱۳۷)، درخواست بنی اسرائیل از موسی برای «من» و «سلوی» (البقره، ۵۷؛ طه، ۸۰؛ الاعراف، ۱۶۰) و سپس سیر و عدس و پیاز و خیار و تره (البقره، ۶۱)، رفتن موسی به میقات برای مدت چهل شب و گرفتن فرمان‌های ده‌گانه از خداوند و طلب دیدار خداوند و پاسخ رد شنیدن و تجلی خداوند بر کوه و بی‌هوش شدن او (الاعراف، ۱۴۲-۱۴۳)، دعوت سامری از بنی اسرائیل برای پرستیدن گوساله زرینی که ساخته بود در مدت غیبت موسی و روی آوردن آنان به پرستیدن گوساله سامری (البقره، ۵۱ و ۵۴ و ۹۲؛ النساء ۱۵۳)، بیرون آمدن دوازده چشمه از سنگ برای سیراب کردن طوایف دوازده‌گانه بنی‌اسرائیل بر اثر آنکه موسی عصای خود را بر سنگ زد (البقره، ۶۰)، سرگردانی در تیه به مدت چهل سال (البقره، ۵۷؛ الاعراف، ۱۶۰؛ طه، ۸۰). از دیگر وقایع زندگی موسی که مفسران آیه ۶۵ سوره کهف را ناظر بدان می‌دانند، همراهی و همسفری او با خضر است. هرچند عده‌ای آن را مربوط به

۱- اعراف، ۱۳۴؛ این بلاها عبارت است از: تبدیل آب نیل به خون، وزغ، پشه و مگس، وبا، دمل، سرما، تگرگ، ملخ، تاریکی، قتل اول زادگان مصریان؛ بنگرید: هاکس، «بلا».

موسی عمران ندانسته‌اند بلکه آن را به شخصی با نام «موسی بن میشی» یا «موسی بن منسی بن یوسف» نسبت داده‌اند (یا حقی، همان، زیر موسی):

- آن می و میدان زرین بین که پنداری به هم
- در تو کجا رسد خصم چون موسی اندر آتش
- نار کلیم و چشمه خضر است کلک من
- دل ز هوش رفت چون موسی^۱ و جلن پیچید چون میلن
- من یافتم ندای آنالله کلیموار
- خرد نالین لست از طبع از آن حرزش کنم حیرت
- دل به خدمت ساده چون گور غریبان برده‌ام
- در حال به گوش هوش من گفت
- کسای مآدر موسی معانی
- خرد بر راه طبع آید که مهد نفس موسی را
- ببین که کوبه عمر خضروار گذشت
- آتش موسی^۱ و گاو سامری در ساختند (۱۱۱)
- کز دور حاصلی نی جز برق و اشتعالش (۲۳۰)
- شب شمع از آن فروزی روز آب از این خوری (۹۳۴)
- که مرد آن موسوی دستی که کلکش کرد نعبانی (۴۱۵)
- تا نار دیدم از شجر اخضر سخاش (۲۳۴)
- چو موسی زنده در تابوت از آن دارم به (۲۱۰)
- همچو موسی زنده در تابوت زان آورده‌ام (۲۵۷)
- وصف تو که با ضمیر شد ضم،
- فارغ شو و فاقدیبه فی‌الیم^۲ (۲۷۸)
- گذر بر خیل فرعون است و ناچار است از ایشانش (۲۱۰)
- تو بازمانده چو موسی به تیه^۳ خوف و (۷)

۱- برگرفته از آیه ۲۹ سوره القصص: اِنِّیْ اَنْسَتُ نَارًا لَمَّلَیْ اَتِیْکُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ اَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّکُمْ تَصْطَلُوْنَ؛ همانا من آتشی دیدم. باشد که خبری از آن یا باره‌ای آتش برایتان بیاورم باشد که شما گرم شوید.

۲- برگرفته از آیه ۱۴۳ سوره الاعراف: وَ لَمَّا جَاءَ مُوسَى لِبِیْقَاتِنَا وَ کَلِمَةُ رَبِّهِ قَالَ رَبِّ اَنْظِرْ لِیْکَ اَنْ تَرَانِیْ وَ لَکِنِ اَنْظِرْ لِیْ الْجَبَلِ فَاِنْ اسْتَقَرَّتْ مَکَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِیْ فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِیْلِجِبَلٍ جَعَلَهُ دُکَّآ وَ خَرَّ مُوسَى صَعِقًا؛ چون موسی به میقات ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت (موسی) گفت: ای پروردگار من! خود را به من بنما تا به تو بنگرم (خداوند) گفت: هرگز مرا نخواهی دید اما به کوه بنگر پس اگر بر سر جایش قرار گرفت، آنگاه مرا خواهی دید. پس هنگامی که پروردگار موسی بر کوه جلوه کرد آن را ریزریز ساخت و موسی بیهوش بر زمین افتاد.

۳- برگرفته از آیه ۳۹ سوره طه: اَنْ اَقْذِیْبِهِ فِی التَّابُوتِ فَاقْذِیْبِهِ فِی الیمِّ؛ (خداوند خطاب به مادر موسی فرمود): او را در صندوق بگذار سپس در دریا اندازش؛ به این ماجرا در آیه هفت سوره قصص نیز اشاره شده است.

۴- برگرفته از آیه ۲۶ سوره مائده: قَالَ فَاَنفِثْنَا مَؤْرَمَهُ عَلَیْهِمْ اَرْبَعِیْنَ سَنَةً یَّجِیْهُونَ فِی الْاَرْضِ؛ (خداوند به موسی) فرمود: آن (سرزمین مقدسی که در آیه ۲۰.

همین سوره مذکور است) چهل سال بر ایشان (بنی اسرائیل) حرام شد (و) آنان در بیابان سرگردان می‌شوند؛ برای تفصیل ماجرای سرگردانی موسی و قومش در تیه بنگرید: ابوالفتوح ۳۱۹/۶-۳۳۳.

بازتاب قصص قرآنی در تشبیه‌های دیوان خاقانی / ۱۱۵

- سه ماهه سفر هست چل ساله رنج که از تیه موسی برون آمدیم (۷۴۱)
- دل ز هشر رفت چون موسی و جان پیچد چون جمل^۱ که مرد آن موسوی دستی که کلکش کرد ثعبانی (۴۱۵)
- رواست گر ید بیضای^۲ موسوی است دوات که خامه نیز به ثعبان درفشان ماند (۸۵۷)
- خارا چو مار بر کشم و پس به یک عصا^۳ ده چشمه^۴ چون کلیم ز خسارا بر آورم (۲۴۵)
- گر گشاد از دل سنگی ده و دو چشمه کلیم من بسی معجز از این سان به خراسان یابم
- از ده انگشت و دو نوک قلم صدر امام ده و دو چشمه حیوان به خراسان یابم (۲۹۸)
- یک چند چون سلیمان ماهی گرفت و اکتون چون موسی از شبانی هستش بره مسخر^۵ (۱۹۱)
- ضمیر من امیر آب حیوان زبسان من شبان واد ایمن^۶ (۳۱۹)
- خصم فرعون ی ار به کینه شاه آلت سحر بی مراندازد
- ید بیضای شاه موسی وار ازدهای فسونگر اندازد (۱۲۶)

۱- ثعبان در لغت نوعی از مارهای طویل است و به بز نر و ماده نیز اطلاق می‌شود (اقرب‌الموارد). در دو موضع از قرآن این کلمه آمده است؛ الاعراف، ۱۰۷ و الشعراء، ۳۲ و در هر دو موضع به صورت «فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِنَّا هِيَ تَلْبَانُ مُبِينٌ» (موسی) عصایش را افکند پس ناگهان به ماری آشکار بدل شد.

۲- ید بیضاء از معجزات حضرت موسی بوده است. بدان‌گونه که ایشان دست در گریبان می‌برد و چون بیرون می‌آورد، نوری از آن آشکار می‌شد که عالم را روشن می‌داشت و چون باز پس می‌برد، آن نور برطرف می‌شد. از این معجزه در الاعراف، ۱۰۸؛ طه، ۲۳؛ الشعراء، ۳۳؛ النمل، ۱۲ و القصص، ۳۲ یاد شده است.

۳- از عصای موسی هفت بار در قرآن نام برده شده است (الاعراف، ۱۰۷ و ۱۱۸؛ طه، ۱۸؛ الشعراء، ۳۲ و ۴۵؛ النمل، ۱۰؛ القصص، ۳۱). این عصا را شعیب به موسی داد تا با آن گوسفندان او را به چرا ببرد (نک: طبری، ۱۲۸۱). در اساطیر دینی آمده است که اصل آن از بهشت بوده است و فرشته‌ای به صورت آدمی آن را از بهشت آورده و به شعیب داده بود (همو، ۳۵۶). برخی این عصا را از چوب درخت مورد (میبدی، ۱۰۶/۶) و برخی دیگر از چوب درخت عوسج دانسته‌اند (طبری، ۱۵/۷؛ سیوطی، الدر المنثور، ۱۰۶/۳) و برای آن تا هزار خاصیت عجیب نوشته‌اند (نک: سوارآبادی، ۱۵۱۳/۳).

۴- بنی اسرائیل به هنگام سرگردانی در تیه از موسی آب خواستند و چون موسی به درگاه خداوند دعا کرد، خطاب آمد عصایت را بر سنگ زن، چون چنین کرد از سنگ دوازده چشمه (به تعداد اسباط بنی اسرائیل) پدید آمد. از این ماجرا در آیه ۶۰ سوره بقره یاد شده است؛ برای تفصیل بیشتر نک: ابوالفتوح، ۲۰۶/۱۲ و ۲۰۵.
۵- بیت در توصیف خورشید است.

۶- برگرفته از آیه ۳۰ سوره القصص: «فَلَمَّا أَتَتْهَا نُودِيَ مِنَ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ: پس چون (موسی) به آن (آتش) رسید از جانب راست ندا داده شد.

- صوفیان رکوه پرآب زندگانی چون خضر همچو موسی در عصاشان جان نعبان آمده (۳۶۹)
 - گرگ ظلم از عدل لوترسان چو ملر از چوب از آنک عدل او ماری ز چوب هر شبان انگیکته (۳۹۶)
 - به قمع کردن فرعون بدعه موسی وار قلم در آن ید بیضاش مار می سازد (۸۵۷)
 - هر کلیم دست بر این ابر طور فش^۱ با فال عید و نور انا الله رهبرش (۲۲۵)
 - از تیغ نورافزای تو وز رخس صورآوای تو بر گرز طورآسای تو نور تجلی ریخته (۳۸۰)
 - در آن سنده که چون طور لست مین کلک و بیضا کف کلیمی بین چو خضر آزاد عزالدین بو عمران (۹۱۴)
 - خاقانی مسیح دم پس به تیغ نطق همچون کلیم رخسه الکسن^۲ در آورم (۲۴۲)

نمرود

به کسر اول کلمه‌ای است عبری به معنی قوی (هاکس، «نمرود»). شکارچی ماهری بوده است و بابل را تأسیس کرده است. به همین دلیل سرزمین بابل مدت‌ها «زمین نمرود» خوانده می‌شد (مصاحب، «نمرود»). در قرآن کریم از او بدون ذکر نام یاد شده است و به عنوان کسی معرفی شده است که با حضرت ابراهیم درباره خداوند مجاجه کرد (البقره، ۲۵۸). نمرود سرانجام دستور می‌دهد ابراهیم را با منجنیق به میان توده‌ای عظیم از آتش

۱- بحر استعاره از ممدوح و ابر استعاره از اسب ممدوح است؛ طور سینا یا طور یا کوه سینا کوهی است معروف در قسمت جنوبی شبه جزیره سینا که امروز جبل موسی نامیده می‌شود. از این کوه در سوره البقره، ۶۳ و ۹۳؛ النساء، ۱۵۴؛ مریم، ۵۲؛ طه، ۸۰؛ مؤمنون، ۲۰؛ القصص، ۲۹ و ۴۶؛ طور، ۱ و تین، ۲ نام برده شده است. احکام عشره در این کوه بر موسی نازل شد (طه، ۱۲ و التازعات، ۱۶) و موسی قبل از آن که برای هدایت فرعون مأمور شود در آنجا ندای الهی را شنید (القصص، ۳۰). این کوه میقات‌گاه موسی و خداوند بود و خداوند در پاسخ به تقاضای موسی برای دیدن او، بر این کوه تجلی کرد و موجب از هم پاشیدن آن شد (الاعراف، ۱۴۳)؛ برای اطلاع بیشتر درباره طور بنگرید: ابوالفتح، ۳۷۴/۸ - ۳۷۸.

۲- به لکنت زبان داشتن موسی در قرآن تصریح نشده است. مفسران آیه ۲۷ سوره طه را که در آن موسی از خدا می‌خواهد عقده زبانش را بگشاید (وَ اَهِلِّ عِقدَهُ مِینَ لِسَانِی) مؤید لکنت زبان‌داشتن او می‌دانند. در کتب قصص قرآن نقل است که موسی در کودکی آنگاه که از جانب فرعون با آتش و سنجد آزموده شد و با دخالت جبرئیل آتش به دهان برد، در زبانش لکنتی پدید آمد تا خداوند دعایش را اجابت کرد و آن لکنت را از بین برد؛ بنگرید: نیشابوری، ۴۸.

اندازند اما آتش به فرمان خداوند بر ابراهیم سرد و سلامت می‌شود (الانبیاء، ۶۸ و ۶۹؛ العنکبوت، ۲۴؛ صافات، ۹۷ و ۹۸):^۱

- پیش تیغش کآتش نمرود را ماند ز چرخ
 - شہ خلیل اعجاز و هیجا آتش و گرد خلیل
 - گوهر می آتش است ورد خلیلش^۲ بخوان
 - مرا او بود هم نوح و هم ابراهیم و دیگرکس
- کرکسان پر بر سر خاک هوان افشاندہ‌اند (۱۱۰)
از بہار و گل نگارستان آزر ساختند (۱۱۵)
مرغ صراحی گل است باد مسیحش بدم (۲۵۹)
ہمہ کنعان ناہلند یا نمرود کنعانی (۴۱۵)

نوح

در عربی یا غیرعربی بودن آن اختلاف است. برخی آن را عربی و مصدر دانسته‌اند به معنی گریه و نوحه‌کردن (راغب، همان، زیر نوح) و برخی به غیر عربی بودن آن تصریح کرده‌اند (طریحی، «نوح»). به هر حال در لغت آن را به معنی راحت نوشته‌اند (ہاکس، «نوح»؛ معین، «نوح»). در قرآن از نوح ۴۳ مرتبہ نام برده شدہ است^۳ و ہفتاد و یکمین سورہ قرآن بہ نام اوست. بر اساس روایات اسلامی نوح از پیامبران اولوالعزم است و مفسران ذیل آیہ ۳۵ سورہ احقاف بدان تصریح کرده‌اند (بنگرید: طبرسی، ۱۴۳/۹؛ طباطبائی، ۲۱۸/۱۸). اما در منابع یہودی و تورات او را جزو انبیا ندانستہ‌اند (ہاکس، «نوح»). ہمسر نوح «والیہ» نام داشتہ است و با نوح مخالفت می‌کردہ و او را مجنون می‌خواندہ است (خرمشاہی، «نوح»). نوح از او چہار فرزند داشت؛ سام، حام، یافث و کنعان (یاحقی، «نوح»)؛^۴ کہ از میان آنان فرزند اخیر ناہل بود و در آیہ ۴۶ سورہ ہود بدو

۱- برای تفصیل بیشتر درباره نمرود بنگرید: مہدوی، ۲۵۶-۲۵۸؛ مصاحب، «نمرود».

۲- در اخبار است کہ چون ابراهیم را در آتش افکندند گفت: *إِنْ رَمَيْتُمُونِي إِلَى النَّارِ فَقَدْ رَمَيْتَ بِلِقَابِي إِلَى الْعِزِّ الْجَبَّارِ*؛ اگر مرا در آتش اندازید، من قلبم را بہ سوی خداوند قدرتمند درہم شکنندہ می‌اندازم و آمدہ است کہ گفت: *حَسْبِيَ رَبِّي فَرَدَا*؛ خداوند یکتا مرا بس است. خدای گفت: *يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ*؛ الانبیا، ۶۹؛ ای آتش بر ابراهیم سرد و سلامت شود؛ نک: سورآبادی، ۱۵۶۷/۳.

۳- نخستین آن آل عمران، ۳۳ و آخرین آن نوح، ۲۶.

۴- در منابع اسلامی کنعان را پام می‌نامند؛ بنگرید: خرمشاهی، «نوح».

اشاره شده است.^۱ نوح نخستین پیامبری است که در زمان او عذاب نازل شد (خزائلی، «نوح») و آن طوفانی عالمگیر بود که بر اساس آیات ۴۰ سوره هود و ۲۷ سوره المؤمنون از تور برجوشید.^۲ در این که تور مذکور کجا بوده است، اختلاف است. برخی آن را در خانه پیرزنی در شام نوشته‌اند (اسفرائینی، ۱۰۲۰/۳؛ طبرسی، ۲۴۷/۵). نوح سال‌ها قبل از طوفان به امر خداوند برای عبور از طوفان کشتی می‌ساخت (هود، ۳۷ و ۳۸؛ المؤمنون، ۲۷) و قبل از فراگیرشدن طوفان از هر جانوری جفتی برگرفت و به کشتی نشانند (المؤمنون، همان). سرانجام پس از فروکش کردن طوفان کشتی نوح بر کوه «جودی»^۳ نشست (هود، ۴۴). عمر نوح مثال دیرزیستن است. مدت رسالتش به تصریح قرآن نهصد و پنجاه سال بوده است (العنکبوت، ۱۴) و در تفاسیر مدت عمر او هزار و دویست یا هزار و چهارصد سال نوشته شده است (بنگرید: مهدوی، ۱۲۸):

- مراد دل چون تور آتشین شد
- نی زال مداین کم از پیرزن کوفه
- دانی چه مدائن را با کوفه برابر نه
- الوداع ای کعبه کاینک وقت هجران آمده
- کشتی ز صبر ساز که داری ز سوز و اشک
- گرز همام گفت که ما کوه جودی‌ایم
- کشتی سلجوقیان بر جودی عدل ایستاد
- از آن طوفان همی بارم به دامن (۳۱۸)
- نی حجره تگ این کمتر ز تور آن
- از سینه توری کن وز دیده طلب طوفان (۳۵۹)
- دل توری گشته و زو دیده طوفان آمده (۳۷۱)
- دل چون تور گشته و طوفان بر آمده (۵۳۶)
- قرس گرفته باد ز زخم گران ما است (۸۰)
- تا صواعق بار طوفانش ز خنجر ساختند (۱۱۴)

۱- قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ؛ (خداوند) گفت: ای نوح او (کنعان یا حام) از اهل تو نیست بی گمان او عمل ناصالح است؛ بنگرید: طبرسی، ۱/۱۲؛ ابوالفتح، ۲۷۳/۱۰؛ اندلسی، ۱۵۷/۶.

۲- علاوه بر آن در آیه ۱۴ سوره العنکبوت نیز به طوفان نوح اشاره شده است.

۳- جودی نام کوهی است که کشتی نوح پس از طوفان بر آن نشست و در آیه ۴۴ سوره هود مذکور است. راجع به محل کوه جودی نظرهایی است. برخی آن را در عربستان و یکی از دو کوه قلمرو قبیله طی می‌دانند و برخی آن را در مشرق دجله نزدیک موصل. برخی نیز جای آن را در جزیره‌الشم، آن سوی آمید و دیاربکر دانسته‌اند؛ (بنگرید: یاحقی، «جودی»). در قاموس کتاب مقدس محل فرودآمدن کشتی نوح بر بالای کوهی از کوه‌های آرارات معرفی شده است؛ (نک: هاکس، «نوح»).

آنها را به زمین فرستد تا نشان دهند می‌توان گناه نکرد. خداوند پذیرفت و آنان را به هیأت آدمیان به زمین فرستاد و از انجام قتل، زنا و شراب‌خواری نهی کرد. آنان چون به زمین آمدند زنی به نام زهره که با شوهر خویش اختلاف داشت به آنان مراجعه کرد. آنان در هوس کامروایی از زهره، شوهرش را کشتند و با او مجلس شراب و زنا برپا کردند. زهره به کمک اسم اعظم که از هاروت و ماروت آموخته بود به آسمان رفت و خداوند او را به ستاره زهره که الهه عیش و طرب است مسخ کرد و هاروت و ماروت را بین عذاب دنیا و آخرت مخیر گرداند و آنها عذاب دنیا را برگزیدند. در کیفیت عذاب آن دو اختلاف است. برخی گفته‌اند آنها تا روز قیامت به موی سر آویخته‌اند و برخی گفته‌اند از کمر تا بند پای در قیرند و گفته‌اند به پا آویزانند و آنها را با تازیانه‌هایی از آهن می‌زنند. برخی نیز گفته‌اند آنان در چاهی سرنگون آویخته‌اند و زبان آنان از تشنگی بیرون است و میان آنان و آب چهار انگشت است و خداوند عذابشان را تشنگی قرار داده است (ابوالفتوح، ۸۳/۲).^۱ به هاروت و ماروت در آیه ۱۰۲ سوره البقره اشاره شده است:^۲

- به فروغ رخ زهره صفتت به فریب دل هاروت فست (۵۶۸)
- یارب آن کوس چه هاروت فن زهره نواست که زیک پرده صد الحاشی به عمدا شنوند (۱۰۱)
- مطرب به سحرکاری هاروت در سماع خجلست به روی زهره زهرا برافکند (۱۳۵)
- همدم هاروت و هم طبع زن بریط زنم افعی ضحاکم و ریم آهن آنگریم (۲۴۹)
- زان زلف هاروتی نشان لرزاترم از زهره دان ای زهره را هاروت ساز زلف تو دروا داشته (۳۸۴)

یحیی

فرزند زکریا^۳ از مادری که در قرآن ذکری از او نیست اما برخی تفاسیر نام او را

۱- برای تفصیل بیشتر درباره هاروت و ماروت بنگرید: ابو الفتوح ۸۱-۸۳، مهدوی، ۱۶ و ۱۷، خزائلی، «هاروت و ماروت». باید توجه داشت این قبیل روایات از اسرائیلیات است و با عقاید اصیل اسلامی تناسب ندارد.
 ۲- وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَ مَارُوتَ؛ و آنچه نازل شد بر دو فرشته (یعنی) هاروت و ماروت در بابل.
 ۳- از زکریا در هفت موضع از قرآن نام برده شده است؛ آل عمران، ۳۷ (دو بار) و ۳۸، الانعام، ۸۵، مریم، ۷۰ و ۷۱، الانبیاء، ۸۹.

بازتاب قصص قرآنی در تشبیه‌های دیوان خاقانی ۱۲۱

«ایشیا» نوشته‌اند (مهدوی، ۲۲۵؛ رواقی، ۲۷۹). در قرآن فقط قصه تولد یحیی مذکور است. بدین ترتیب که زکریا از خدا خواست فرزندی به او عطا کند. خداوند دعای او را اجابت کرد و وی را به تولد یحیی بشارت داد در حالی که زکریا در سن کهولت و همسرش نازابود (مریم، ۱-۱۰). نزد مسیحیان یحیی پسر خاله عیسی و تعمیددهنده اوست وی عیسی را تعمید داد و چون اظهار نبوت کرد به او ایمان آورد (خزائلی، «یحیی»). درباره سرانجام او نوشته‌اند «هیرودیس» فرمانروای زمانه او که به یحیی نیز ارادت داشت، خواست با نوه خود «هیرودیا» ازدواج کند. یحیی او را منع کرد. هیرودیا دختر خود سالومه را برای او فرستاد تا هنگام اظهار علاقه از او سر یحیی را بخواهد. «سالومه» نیز از هیرودیس همین را خواست و او دستور داد در زندان سر یحیی را از تن جدا کردند (بنگرید: هاکس، «یحیی»). در قرآن به نبوت یحیی تصریح (آل عمران، ۳۴) و در پنج موضع از او نام برده شده است^۱:

- عجز جهان مادر یحیی آسا از او حامل تازه زهدان نماید (۱۳۱)
- یحیی صفات بود جو یاسین و خصم اوست من ینکر المهنین ان یحیی العظام (۳۰۳)
- وین عجز خشک پستان بهر بیشی امتش مادر یحیی است گویی تازه زهدان آمده (۳۷۲)
- فعل دم عیسی گشت انقاس تو با عالم نور دل یحیی باد آثار تو عالم را (۵۰۴)

یوسف

در لغت به معنی او (یهوه) خواهد افزود (هاکس، «یوسف»؛ خرمشاهی، «یوسف») در وجه تسمیه‌اش گفته‌اند مادرش بدان امید که خداوند (یهوه) پسر دیگری به او کرامت کند، فرزندش را یوسف نامید؛ (بنگرید: هاکس، همان). نام پسر یعقوب از مادری به نام راحیل (همان). از یوسف بیست و هفت بار در قرآن نام برده شده است^۲. و داستانش با وصف «احسن القصص» در سوره یوسف آمده است (یوسف، ۳). ماجرای خواب دیدن او

۱- آل عمران، ۳۹؛ الانعام، ۸۵؛ مریم، ۷ و ۱۲؛ الانبیاء، ۲۱.

۲- نخستین آن در سوره الانعام، آیه ۸۴ و آخرین آن فاطر، ۳۴.

که یازده ستاره به همراه ماه و خورشید به او سجده کردند، حسادت برادرانش به او و انداختنش در چاه و بردن پیراهن دریده و خون آلودش نزد پدر که گریه او را دریده است، بیرون کشیده شدنش به وسیله کاروانی، بردنش به مصر و فروختنش، خریده شدنش به وسیله عزیز مصر در پی اصرار همسرش زلیخا به بهایی اندک^۱، دل باختگی زلیخا به او و فرا خواندنش به خود و امتناع یوسف از ارتکاب گناه، پاره شدن پیراهنش از پشت به هنگام فرار از زلیخا و خواهش او، زندانی شدن به مدت هفت سال، ورودش به مجلس زنان مصر و مدهوش شدن آنان از دیدن زیبایی یوسف و بریدن دست‌ها به جای ترنج، تعبیر خواب دو تن از زندانیان و پس از آن تعبیر خواب عزیز مصر و پیشگویی خشکسالی در مصر بر اساس خواب عزیز مصر، روشن شدن بی‌گناهی یوسف بر اثر اقرار زلیخا، مکانت یافتن یوسف نزد عزیز مصر، رفتن برادرانش برای درخواست کمک و آذوقه به مصر در حالی که از سرنوشت او بی‌خبر بودند، قرار دادن صاع طلایی در جوال برادر تنی‌اش «بنیامین» و نگاه‌داشتن او نزد خود، معرفی خود به برادران گناه‌کار و فرستادن پیراهن خویش برای پدر و بینا شدن پدر بر اثر بوی پیراهن او و سرانجام رفتن پدر همراه با فرزندان نزد یوسف و دیدار آنان با یکدیگر اجزای مهم داستان یوسف را تشکیل می‌دهد که در آیات ۳ تا ۱۰۷ سوره یوسف آمده است. علاوه بر وقایع مذکور مفسران و مؤلفان کتب قصص قرآن، شاخ و برگ‌های فراوان به داستان یوسف داده‌اند. از جمله آنکه یوسف با زلیخا پس از مرگ عزیز مصر در حالی که زلیخا پیر و فرتوت و نایبنا شده بود، ازدواج می‌کند و بر اثر دعای یوسف زلیخا جوانی را از سر می‌گیرد و بینایی خویش را باز می‌یابد (بنگرید: قرطبی، تفسیر، ۱۸۱/۹-۱۸۵؛ مهدوی، همان، ۱۶۸-۱۷۰؛ میبیدی، همان، ۸۸/۳-۹۰):

۱- ابن عباس و ابن مسعود و سدی قیمت یوسف را بیست درهم روایت کرده‌اند و همین میزان از امام سجاده (ع) نیز روایت شده است و براساس روایتی از امام صادق (ع) قیمت او هجده درهم بوده است. دیگران بیست و دو درهم نیز روایت کرده‌اند؛ (نک: طبرسی، ۳۳۷/۵؛ طبری، ۷۷۳/۳؛ مهدوی، ۱۴۶؛ هاکس، «یوسف»؛ برخی نیز گفته‌اند مبلغ یوسف هفده درهم بوده است؛ (بنگرید: کاشانی، ۲۵/۵).

بازتاب قصص قرآنی در تشبیه‌های دیوان خاقانی // ۱۲۳

- یوسفان در پیش خوان کعبه باشند آنچنانک
- بر سرچاه شقوق از تشنگان صف صف
- چو یوسف برآیم به تخت قناعت
- عوض شکوه کنم شکر چو یوسف اظهار
- همه شب‌های غم آبتن روز طرب است
- از چاه دی رسته به فن این یوسف زرین رسن
- تا برآرد یوسفی از چاه شب
- بل عروس فلک ببرد دست
- صبح از صفت چو یوسف و مه نیمه ترنج
- حور شود دست بریده چو من
- یارب از حکمت چه برخوردار بودی جان من
- صاع زر شاه شد ماه بدان می‌دهد
- هشت بهشت و نه فلک هست بهای دولت
- بخت که سیاره سعادت شاه است
- از خلق یوسفیش به پیرانه سرجهان
- بیش یوسف قحط پروردن کنعان آمده (۳۶۹)
بیش یوسف گرسنه چشمان کنعان دیده‌اند (۹۲)
در آویزم از چهره زرین قبای (۴۳۹)
من به دولت اگر از سیلی اخوان برسم (۶۴۸)
یوسف روز به چاه شب یلدا بینند (۹۷)
وز ابر مصری پیرهن اشک زلیخا ریخته^۱ (۳۷۹)
دلو سیمین ریسمان بنمود صبح (۴۷۳)
کان نی مصر، یوسف دگر است (۸۵)
بکران چرخ دست بریده برابزش (۲۱۵)
یوسف خاطر بنمایم عیان (۳۴۲)
گر نبودی صاع شعر اندر جوالم برسری (۴۵۶)
سنبله چرخ را ابرکف شاه نم (۲۶۱)
دولت یوسفیت را عقل به هفده مشتری (۴۳۰)
یوسف تازه نگر که از سفر آورد (۱۴۸)
بیرایه جمال زلیخا برافکنند (۱۳۸)

یونس

یونس کلمه‌ای است یونانی به معنی کبوتر (هاکس، «یونس») و نام پیامبر مردم نینوا (همان). نام او چهار بار در قرآن ذکر شده است (النساء، ۱۶۳؛ الانعام، ۸۶؛ یونس، ۹۸؛ الصافات، ۱۳۹) در یک مورد از او به لقب ذوالنون یاد شده است (الانبیاء، ۸۷)^۲ و دهمین

۱- بیت در وصف خورشید است.

۲- وَ ذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الضُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ؛ و (یاد کن) ذوالنون (صاحب ماهی) را آن هنگام که خشمگین رفت و گمان برد که بر او قادر نیستیم. تا در تاریکی‌ها ندا داد که خدایی جز تو وجود ندارد و منزهی تو بی‌گمان من از ستماکاران بودم.

سوره قرآن به نام اوست. داستان یونس در کتب تفاسیر و قصص قرآن ضمن سوره یونس به تفصیل آمده است و خلاصه آن چنین است که قوم یونس در نینوا و در سرزمین موصل بود. خداوند یونس را به رسالت نزد آنان فرستاد اما مردم به او ایمان نیاوردند. یونس به خداوند شکایت برد و خداوند مقرر داشت ظرف سه روز غذایی بر آنان نازل شود. چون آثار عذاب آشکار شد، پادشاه و مردم دست به دعا و تضرع بردند و توبه کردند و مورد عفو خداوند قرار گرفتند.

یونس آزرده خاطر شد زیرا می‌پنداشت مردم او را دروغگو خواهند دانست به همین دلیل از آن دیار رفت تا به دریا رسید و سوار کشتی‌ای شد. اما در بین راه دریا آشفته گشت و کشتی در معرض غرق قرار گرفت. سرنشینان برای انداختن یک نفر به دریا بارها قرعه زدند و هریار به نام یونس افتاد. او را به دریا انداختند و ماهی بزرگی او را بلعید. یونس چهل شبانه‌روز در شکم ماهی بود تا سرانجام ماهی او را به صحرا انداخت. در جایی که یونس افتاد درخت کدویی به امر خدا رویید تا بر او سایه اندازد چون روز بعد درخت کدو از بی‌آبی خشکید، یونس دلتنگ شد. خداوند به او وحی کرد که برای کدوبنی دلتنگ می‌شوی چگونه برای صد هزار تن یا بیشتر از قوم خود دلتنگ نمی‌شوی؟ یونس تنبه یافت و به میان قوم خویش بازگشت (نک: ابوالفتوح، ۱۰۹/۱۰-۲۱۴؛ خزائلی، «یونس»):

- یوسف رسته ز دلو مانده چو یونس به حوت
- ماهی نهنگ‌وار به حلقش فرو برد
- چون یوسف از دلو آمده در حوت چون یونس شده
- ماهی و قرص خور به هم حوت است و یونس در
- چون ماهی از پریده زبانی دلت به جلست
- صبح دم از هیئتش حوت بیفکند ناب (۴۷)
- چون یونسش باز به صحرا برافکند (۱۳۶)
- از حوت دندان بسته بر خاک غیرا ریخته^۱ (۳۷۹)
- ماهی همه گنج درم خور زز گونا داشته (۳۸۴)
- دل در تو یونسی است زیان دان صبحگاه (۳۷۵)

نتایج مقاله

قرآن علاوه بر آن که به عنوان منبعی حکمی برای خاقانی الهام بخش بسیاری از اندیشه‌های او است، درخیال پردازی‌های شاعرانه او نیز نمودی گسترده دارد. خاقانی در تشبیه که یکی از مهمترین عناصر خیال پردازی در شعر محسوب می‌شود، از قصص قرآنی به شکلی وسیع بهره جسته است؛ چنان که بیست و یک قصه از قصص قرآنی در تشبیه‌های دیوان او به شکل‌های مختلف بازتاب یافته است. این بازتاب گاه به صورت لفظی، گاه به صورت غیر لفظی (معنوی) و گاه به صورت ترکیباتی است که بر اساس الفاظ و مفاهیم قرآنی ساخته شده است.^۱ برخی از قصه‌های قرآنی در تشبیه‌های خاقانی، به طور مستقیم مقتبس از قرآن و برخی دیگر مأخوذ از تفاسیر و برخی نیز برگرفته از اسرائیلیاتی است که در تفاسیر قرآن راه یافته است.

کتابشناسی

- ۱- قرآن کریم، ترجمه، توضیحات و واژه‌نامه از بهاء‌الدین خرمشاهی. تهران: نیلوفر و جامی، ۱۳۷۴ ه.ش.
- ۲- آذرتاش، آذرنوش، «اب»، در دائرة المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران، مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۶۷ ه.ش.
- ۳- ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت، دارالصادر، ۱۴۱۴ ه.ق.
- ۴- ازراری، تقی‌الدین، خزانه الادب، بیروت، دارالهلل و مکتبه الهلال، ۱۹۸۷ م.
- ۵- اسفراینی، ابوالمظفر شاهفور بن طاهر، تاج التراجم فی تفسیر القرآن للاعاجم، تصحیح نجیب مایل هروی و علی اکبر الهی خراسانی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵ ه.ش.

۱- سید محمد راستگو این قبیل تعابیر را برآیند سازی نامیده است و در تعریف آن نوشته است: «واژه یا ترکیبی بی آن که به صورت واژه یا ترکیب در قرآن یا حدیث آمده باشد، بر پایه مضمون آیه یا حدیثی یا داستانی قرآنی - حدیثی ساخته شود. چنین واژه یا ترکیبی بر آیند و فرآورده‌ای از آیه یا حدیث است؛ برای نمونه ... ترکیب ید بیضا ... برآیند آیاتی است که از معجزه دست درخشان حضرت موسی (ع) سخن می‌گویند» (راستگو، ۱۸).

- ۶- اندلسی، ابو حیان محمد بن یوسف، البحر المحيط فی التفسیر، تحقیق صدقی محمد جمیل، بیروت، دار الفکر، ۱۴۲۰ هـ.ق.
- ۸- بغوی، حسین بن مسعود، معالم التنزیل فی تفسیر القرآن، تحقیق عبد الرزاق مهدی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ هـ.ق.
- ۷- پور نامداریان، تقی، رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴ هـ.ش.
- ۸- جرجانی، ابوالمحاسن حسین بن حسن، جلاءالاذهان و جلاءالأحزان (تفسیر گازر)، تصحیح و تعلیق میرجلال‌الدین حسینی ارموی (محدث ارموی)، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۷ هـ.ش.
- ۹- جفری، آرتور، واژه‌های دخیل در قرآن مجید، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران، توس، ۱۳۷۲ هـ.ش.
- ۱۰- جوالیقی، ابومنصور، المعرب من الکلام الاعجمی علی حروف المعجم، بتحقیق و شرح احمد محمد شاکر، تهران، کتابخانه اسدی، ۱۹۶۶ م.
- ۱۱- حق‌شناس، علی‌محمد و دیگران، فرهنگ معاصر هزاره، تهران، فرهنگ معاصر، ۱۳۸۱ هـ.ش.
- ۱۲- خاقانی، افضل‌الدین بدیل بن علی، دیوان، به تصحیح ضیاء‌الدین سجادی، تهران، زوار، ۱۳۷۴ هـ.ش.
- ۱۳- خرمشاهی، بهاء‌الدین، دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی، تهران، دوستان - ناهید، ۱۳۷۷ هـ.ش.
- ۱۴- خزائلی، محمد، اعلام قرآن، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۶ هـ.ش.
- ۱۵- رادفر، ابوالقاسم، فرهنگ بلاغی، تهران، اطلاعات، ۱۳۶۸ هـ.ش.
- ۱۶- رازی، ابو الفتوح حسین بن علی، روض‌الجنان و روح‌الجنان فی تفسیر القرآن، به کوشش و تصحیح محمد جعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۴۰۸ هـ.ق.
- ۱۷- راستگو، سید محمد، تجلی قرآن و حدیث در شعر فارسی، تهران، سمت، ۱۳۷۶ هـ.ش.
- ۱۸- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، بتحقیق صفوان عدنان داودی، دمشق و بیروت، دارالشام و دارالعلم، ۱۴۱۲ هـ.ق. رواتی
- ۱۹- رامپوری، غیاث‌الدین محمد بن جلال‌الدین بن شرف، غیاث‌اللغات، به کوشش منصور ثروت، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳ هـ.ش.
- ۲۰- سورآبادی، ابوبکر عتیق بن محمد، تفسیر سورآبادی، به تصحیح سعیدی سیرجانی، تهران، فرهنگ نشر نو، ۱۳۸۰ هـ.ش.

بازتاب قصص قرآنی در تشبیه‌های دیوان خاقانی // ۱۲۷

- ۲۱- سیوطی، جلال‌الدین عبدالرحمن، الاتقان فی علوم القرآن، بیروت، دارالمعرفة، بی‌تا.
- ۲۲- همو، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ هـ.ق.
- ۲۳- شفیع کدکنی، محمدرضا، صور خیال در شعر فارسی، تهران، آگاه، ۱۳۷۸ هـ.ش.
- ۲۴- شیوا حریری و هومن عباس‌پور، «تصویر»، در فرهنگنامه ادب فارسی، جلد دوم (دانشنامه ادب فارسی)، تهران، سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۷۶ هـ.ش.
- ۲۵- صفا، ذبیح‌الله، تاریخ ادبیات در ایران، ج یک، تهران، فردوس، ۱۳۷۲ هـ.ش.
- ۲۶- طباطبائی، سید محمد حسین، میزان فی تفسیر القرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ هـ.ق.
- ۲۷- طبرسی، فضل بن حسن، مجمع‌البیان فی تفسیر القرآن، با مقدمه محمد جواد بلاغی، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۷۲ هـ.ش.
- ۲۸- طبری، ابوجعفر محمد بن جریر، جامع‌البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار المعرفة، ۱۴۱۲ هـ.ق.
- ۲۹- عنصر المعالی، کیکاووس بن وشمگیر، قابوسنامه، به اهتمام و تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱ هـ.ش.
- ۳۰- فروزانفر، بدیع الزمان، سخن و سخنوران، تهران، خوارزمی، ۱۳۸۰ هـ.ش.
- ۳۱- فیروزآبادی، مجدالدین محمد بن یعقوب، القاموس المحیط، بیروت، دار الرسالة، ۱۴۰۷ هـ.ق. ۱۹۸۷ م.
- ۳۲- قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لاحکام القرآن، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۶۴ هـ.ش.
- ۳۳- کاشانی، ملافتح الله، تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین، تهران، کتابفروشی محمد حسن علمی، ۱۳۳۶ هـ.ش.
- ۳۴- کزازی، میرجلال‌الدین، گزارش دشواری‌های دیوان خاقانی، تهران، مرکز، ۱۳۸۷ هـ.ش.
- ۳۵- مصاحب، غلامحسین، دائرة المعارف فارسی، تهران، سازمان کتاب‌های جیبی، ۱۳۵۶.
- ۳۶- معین، محمد، فرهنگی فارسی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۱ هـ.ش.
- ۳۷- مهدوی، یحیی، قصص قرآن مجید برگرفته از تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری (مشهور به سورآبادی)، تهران، خوارزمی، ۱۳۷۵ هـ.ش.
- ۳۸- میبدی، ابوالفضل رشیدالدین، کشف الاسرار و عدة الابرار، به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۱ هـ.ش.
- ۳۹- میرصادقی، جمال و میمنت، واژه‌نامه هنر داستان‌نویسی، تهران، کتاب مهناز، ۱۳۷۷ هـ.ش.

۱۲۸ // پژوهش دینی - شماره بیست و چهارم (بهار و تابستان ۱۳۹۱)

- ۴۰- مینورسکی، ولادیمیر، شرح قصیده ترسائیه، ترجمه و تعلیقات از عبد الحسین زرین-کوب، تبریز، سروش تبریز، ۱۳۴۸ هـ.ش.
- ۴۱- نجفی خمینی، محمد جواد، تفسیر آسان، تهران، اسلامیه، ۱۳۹۸.
- ۴۲- نظامی عروضی سمرقندی، چهارمقاله، تصحیح علامه محمد قزوینی و شرح لغات از محمد معین، تهران، جامی، ۱۳۵۷ هـ.ش.
- ۴۳- نیشابوری، ابواسحاق ابراهیم، قصص الانبیاء، به اهتمام حبیب یغمایی، تهران علمی و فرهنگی، ۱۳۸۶ هـ.ش.
- ۴۴- هاکس، مستر، قاموس کتاب مقدس، تهران، اساطیر، ۱۳۷۷ هـ.ش.
- ۴۵- یاحقی، محمد جعفر، فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی، تهران، سروش، ۱۳۷۵ هـ.ش.

۴۶-Encyclopedia of Islam (2nd edition), E.J. Brill, Leiden, Luzac, London,

۱۹۶۰-۱۹۹۱.